۲۰۱

۲۰۱

۱۳۸۸

این کتاب تبصرة القراء ... متعلق بجناب آخوند ملا ...
۴ شنبه ۱۴ محرم الحرام ۱۲۸۸

فسبحان من تکلم بغیر آلة وادوات ولا بتقطیع
صوت ولهات بل بتکوین حروف وکلمات
وتحف تحیات زاکیات وغرر صلوات وتسلیمات
نثار حضرت سید کاینات وافضل موجودات
محمد وآل اطهارش باد که قراء سبع سیارات در
ریاض مقدسات سموات بدو ر کتاب محامد شان
درخروش ومستمعان ثوابتند مدهوش ان
الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا
صلوا علیه وسلموا تسلیما اما بعد بخاطر ذرنکا
انکسار بر صفحهٔ عرض و ورق اظهار می نگارد اقل
عباد الله الباری حسن القاری که چون بتوفیقات

نامتناهی الهی مدّت بیست سال بالغدوّ والاصال
در روضهٔ مقدّسه متبرّکه امام الجن والانس ابو
الحسن علی بن موسی الرّضا علیه التحیة والثنا
بتلاوة کلام الله وتعلیم عباد الله ودعاء دوام
دولت اعلی حضرت سپهر منزلت کیوان رفعت
سلیمان حشمت جم اقتدار گردون وقار عدالت
شعار راسخ رایات معدلت وانصاف ناسخ آیات
مذلّت واعتساف مَلِك مُلك اکرام واحسان مالك
ممالك امن وامان سیّد سلاطین الزمان واعظم
خواقین الدّوران صاحب النسب الطّاهر النبوّی و
الحسب الباهر العلوی ابو المظفر السّلطان شاه عبّاس

الحسینی الثانی دامت میامن سلطنته الی یوم
الدّین بمحمد واله اجمعین قیام داشت واین عادت
ثابته چون طبیعت ثانیه غایت استحکام و مستحواست
کرد بعد از قصر مدّ حیات تخلّف اثری وتخلیف خلفی
بتحصیل دعاء خیر بجهت ذات اقدس آن ظلّ الله
مینموده باشد لهذا این رساله را در علم قراءة
تصنیف نمود تا فرمان بر ان فاقرؤا ما تیسّر من
القران از مطالعهٔ آن بهره وبصیرت یابند وثواب
آن بروزگار فرخنده آثار آن مهر سپهر سلطنت
واقتدار عاید می شده باشد ومرتّب گردید
بر مقدّمه ودوازده باب وخاتمه ومسمّی گردید

به تبصرة القرّاء الهی علی الدّوام بتوفیقات نامتناهی
آلهی مقدّمهٔ مهام آن قبلهٔ خاص و عام بوده اعلام
خلافتش در اقالیم سبعه چون حروف استعلا مستعلی
و مرتفع باد و لوآء مخالفش از عرب و عجم چون حروف موصوف
باستفلا مغلوب و منخفض بمحمد و آله الأمجاد و تفصیل
ابواب بر ینموجب است باب ۱ در بیان استعاذه
باب ۲ در بیان بسمله باب ۳ در بیان
مخارج حروف باب ۴ در بیان صفات حروف
باب ۵ در بیان احکام را و لام جلاله باب ۶
در بیان هاء کنایه باب ۷ در بیان مد و قصر باب ۸
در بیان احکام نون ساکنه و تنوین باب ۹

باد م

در بیان ادغام باب ۱۰ در بیان وقف و رموز
آن باب ۱۱ در بیان رسم الخط باب ۱۲
در بیان اختلاف حفص و بکر در کلمات قرآنی
مقدّمه بدان وفقك الله تعالی که بموجب فرمان
واجب الاذعان ملک منّان که فاقرأوا ما تیسّر من
القرآن بر کافّه عباد و افراد انسان واجبست که بقدر
میسّر و مقدور بقراءت قرآن اتیان مینموده باشد
و بمقتضای حدیث نبوی صلعم که افضل عبادة امّتی بعد
المعرفة والصّلوة قراءة القرآن بهترین عبادت است
امت والا همّت بعد از شناخت صمد بی نیاز و قیام
و اقدام بنماز تلاوت کلام تمام اعجاز است و آن

بصفت صحت وسمت قبول شرف امتیاز یمنیابد الا
بتجوید حروف ومعرفت وقوف وتجوید عبارت
است از اخراج حروف از مخارج معینهٔ ایشان با
صفات ذاتی وعرضی پس بر هر کس بشرط وسع وبقدر
طاقت واجب است که جمال قراءت وصورت تلاوة
را بحلیهٔ تجوید وزینت تحسین محلّی سازد تا بعد
از شرف قبول اجر عظیم وثواب جسیم بر قراءت او
مترتب شده یوم یقوم الحساب مثاب باشد ودر
باب فضیلت قراءة وثواب تلاوة اخبار صحیحه واثار
صریحه از سید مختار وائمه ابرار بسیار وارد است
واز آن جمله حدیثی از بسملهٔ مصحف رسالت وفاتحهٔ صحف

وجود وشهادت وخاتمهٔ کتاب نبوت وخلافت
حکایت می نماید وآن اینست قال رسول الله
صلی الله علیه وآله یا سلمان علیك بقراءة القران
فان قراءة القران كفارة للذنوب وستر من النار و
امان من العذاب ویكتب لمن یقرء بكل ایة ثواب
مائة شهید ویعطی بكل كلمة ثواب نبی وتنزل علی
قاریه الرحمة وتستغفر له الملئكة واشتاق الیه الجنة
ورضی عنه المولی وترجمهٔ این خبر خیر اثر آن است
که حضرت خیر البشر علیه سلام الله الملك الاكبر میفرماید
که ای سلمان مداومت نمای بقراءت قران بدرستی
وراستی که خواندن قران کفاره گناهان است وحجابیست

از الم نار و حمیم، و امانیست از عذاب الیم و نوشته
میشود در نامهٔ اعمال قاری بعدد هر آیه ثواب صد شهید
و بعدد هر کلمه ثواب پیغمبری و فرو می آید بر خوانندهٔ
قران رحمت حضرت یزدان و استغفار مینمایند از برای
او ملائکهٔ زمین و آسمان و خواهشمند شود بسوی او
رضوان و جنان و خشنود کردد از وی پروردکار
عالمیان، بدین مژده کر جان فشانم رواست، که
این مژده آسایش جان ماست، اللهم یا من یجیب
الدعوات و یعطی المسئولات وفقنا للاعمال الحسنة و
القراآت المتواترات انّ الحسنات یذهبن السیئات
و الیک تصعد الکلمات الطیبات باب ١

در بیان استعاذه بدانکه در ابتداء تلاوة قران مستحب
است که قاری پناه جوید بخدای جل ذکره از شر
شیطان لما وقع فی القران فاذا قرأت القران فاستعذ
بالله من الشیطان الرجیم و صیغهٔ استعاذه اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم است و این اصح و اشهر صیغ
استعاذه است و در جهر و اخفات تابع قراءت است
الا در نماز که پوشیده آهسته باید کفت باب ٢
در بیان بسمله بدانکه اگر قاری ابتدا کند بقراءت
سورهٔ از سور قرانی باید که بسم الله الرحمن الرحیم بکوید
الا در سورهٔ براءت و قرّاء را درین خلافی نیست زیرا
که سورهٔ براءة مشتمل است بر آیات غضب و کلمات

عذاب وبسم الله الرحمن الرحیم آیه ایست که مفتاح
ابواب رحمت ودیباچهٔ کتاب مستطاب مرحمت است
ونزد فصحاء عرب مقرر است که هرگاه بخامهٔ غضب و
قلم عتاب بشخصی کتابی نویسند ترک بسمله می نمایند
ولهذا سورهٔ مذکوره بدون بسمله نزول فرموده و در
قراءة آن نیز ترک بسمله باید نمود اما درمیان
دو سوره قرا اختلاف نموده اند بعضی بسمله میکنند و
بعضی یکی ترک بسمله مینمایند ونزد آنانکه بین السورتین
بسمله میکنند سه وجه جایز است • وصل طرفین •
وقطع طرفین • وقطع اولی ووصل ثانی • وعکس ثالث
ممنوع است • ووجه ثالث مستحب است نزد ده سوره

حامدله خمسه • وسورة الانبیاء • وسوره القمر • والرحمن
والحاقه • والقارعه • ووجه ثانی نزد نه سوره
وآن سورهٔ محمد است صلی الله علیه وآله • ولا اقسم •
وعبس • ولم یکن • وویل • والهیکم • والکهف •
وتبت • ودر باقی سور قاری مخیر است والله اعلم

باب ۳ در بیان مخارج حروف بدان

ایدک الله تعالی که حروف جمع حرف است وحرف عبارت
است از صوتی که خارج ومتموج میشود از داخل انسان
ومعتمد است بر موضع تلاصق دو جسم غالباً چون
حنک ولسان وشفتین ازین حیثیت که آن صوت
متکیف میشود بکیفیات مخصوصهٔ ممیزه بتفصیلی که

مذکور خواهد شد و موضع تلاصق جبین مخرج آن
حرف است و در عدد مخارج چند قول است قول
بعضی آنست که هر حرفی را مخرجیست و بنا براین مخارج
بیست و نه خواهد بود و این قول مقبول نیست و قول
خلیل بن احمد آنست که مخارج هفده است بتفصیلی که
مذکور میشود و این بصحت اقربست و قول سیبویه
آنست که مخارج شانزده است بنا بر اتحاد الف و همزه
و تجانس واو و یاء مدّی با غیر مدّی و قول قطرب
و فرّا آنست که مخارج چهارده است بنا بر تجانس مذکور
و تجانس نون و لام و راء اما مخرج اول ابتداء
حلق است از جانب صدر و آن مخرج همزه و هاست

و مجانس با

اتحاد دوم

دوم وسط حلق است و آن مخرج ع و ح مهملتین
است سیوم آخر حلق است و آن مخرج غ و خ معجمتین است
چهارم اقصی لسانست با محاذی وی از حنک اعلی
و آن مخرج ق است پنجم نیز اقصای لسانست با محاذی
وی اما بعد از مخرج قاف باندک فاصله و آن مخرج ک
است و این دو حرف را لهوی گویند ششم وسط لسانست
با محاذی وی و آن مخرج ج و ش و ی غیر مدّی است
در جیم وسط لسان متلاصق میشود با محاذی خود و در
شین و یا متقارب و این حروف را شجری میگویند
هفتم اعلی حافه است با محاذی وی از اضراس
علویات و حافه عبارتست از پهلوی زبان یمینا و یسارا

لهات منسوب بلهات
بعض گوشت پاره
است که از اعلی حنک
آویخته

عبارتست
منبت اعلی حنک
از پهلوی گوشت زور قلیل الا قلیله
گوشت نرم سیید و از الشجر گویند

وآن مخرج ض معجمه است واخراج ضاد از طرف چپ
آسان تراست کما قیل ومن الایسر ایسر ومن الایمن اصعب
هشتم اسفل حافه است وقریب بسر زبان با محاذی آن
از بیخ دندانها، بالا وآن مخرج ل است نهم سر زبان است
بعد از مخرج لام با محاذی وی از بیخ دندانها، بالا وآن مخرج
ن است دهم نیز سر زبان است با محاذی وی اما
بعد از مخرج نون وآن مخرج را، مهمله است ودر تلفظ
بحرف را سر زبان ملاصق محاذی خود نمیشود یازدهم
سر زبانست با اسفل حنک اعلی وآن مخرج ط و د مهملتین
و ت مثنّاة است واین حروف را نطعیّه میگویند
دوازدهم سر زبان است با دوس ثنایای علیا و

نطعیه عبارت از خنک
یا بن تر یعنی از گوشت نرم
واسفل آن زور است
انرا نطعیه گویند

آن مخرج ظ و ذ معجمتین و ث مثلّثه است سیزدهم
سر زبان است با اصول ثنایاء سفلی وآن مخرج ص
و س مهملتین و ز معجمه است چهاردهم دوس
ثنایاء علیاست با وسط شفه سفلی وآن مخرج ف
است پانزدهم شفتین است وآن مخرج و و م
و ب موحده است در میم وباشفتین منطبق می
شود در میم خشکی لب ودر با تری ودر واو جمع می
شود وبهم می آید بدون انطباق واین چهار حرف را
شفوی میگویند شانزدهم فضای دهن است وآن
مخرج ا و و ی ساکنین ماقبل مضموم ومکسور
است هفدهم خیشوم است یعنی داخل انف وآن

آن همس

مخرج م و ن ساکن است در حالت اخفا یا ادغام
با غنه پس بنا برین هریک ازین دو حرف ذو مخرجین
خواهند بود **باب ٤** در بیان صفات حروف
بدان وفقك الله تعالی که صفات حروف عبارت است
از کیفیاتی که عارض حروف میشود در وقت خروج آنها
از مخارج معینه و حروفی که باهم متحد اند در مخرج
بسبب آن کیفیات از یکدیگر متمیّز میشوند مثلاً ص
و س هر دو از سر زبان و پنج ثنایاء سفلی بیرون می
آیند اما اول از ثانی بصفت استعلا و اطباق امتیاز
می یابد و ثانی از اول بصفت استفلا و انفتاح و این
صفات بر دو قسم است یک قسم آنست که میان افراد

او تضادی معتبر است باین معنی که هر صفتی ضدیت دارد
با صفتی دیگر مانند ضدیتی که زوج دارد با فرد که در
یک عدد باهم جمع نمیشوند و باهم مرتفع نیز نمیکردند
و آن همس [1] و شدت [2] و استعلا [3] و اطباق [4] و اذلاق [5]
است که ضدیت دارند با جهر [1] و رخاوت [2] و استفال [3]
و انفتاح [4] و اصمات [5] اول با اول و ثانی با ثانی
و ازین جهت هر حرفی از حروف هجایی باید که متصف
باشد به پنج صفت ازین صفات که جایز الاجتماع
باشند و قسم دیگر آنست که میان افراد او تضادی
معتبر نیست چون قلقله و صفیر و لین و انحراف و
تفشی و استطالت و اختصاص ببعضی از حروف دارند

وآن همس

چنانچه مذکور خواهد شد **وچون** فارغ شدیم
از بیان صفات شروع کنیم در ذکر متصفات پس
بدانکه ده حرفند از حروف هجا که متصّفند بصفت
همس مجتمع در کلمات **فَحَثَّهُ شَخْصٌ سَكَتَ** و
همس در لغت بمعنی خفاست واین حروف را مهموسه
میگویند بجهت انکه در اداء این حروف خفا عارض صوت
میشود و باهستگی بر می آید ونفس جاری میشود بجهت
ضعف اعتماد این حروف در مخرج وماسوای این ده حرف
موصوفند **بجهر** وآن حروف را مجهوره میگویند
زیرا که در تلفّظ این حروف آواز بلند میگردد وممنوع
میشود از جریان وهشت حرفاست که متصفاست

بشدّت مجتمع در ترکیب **اَجَدْتُ كَقُطْبٍ**
واین حروف را شدیده میگویند بجهت انکه آ
اواز در تلفّظ این حروف بقوّت بر می آید وممنوع
میشود از جریان وپنج حرفاست که متّصفاست
بصفت **بَيْنِيَّه** یعنی بین الشدّة والرخوة مجتمع در ترکیب
لِمْ نَرُعْ ووجه اتصاف آنست که اواز در تلفّظ
اینها نه جریان تام می یابد ونه انحباس تام وغیر
این سیزده حرف متصفاست به **رخاوت** وآن
حروف را رخوه میگویند بجهت انکه آواز در
تلفّظ ایشان بسستی بر می آید ونفس جاری میشود
وهفت حرفست که متصفاست بصفت **استعلا**

مجتمع در کلمات خُصَّ ضَغْطٍ قِظْ واین حروف
رامستعلیه میکویند ازجهت انکه زبان در تلفظ
اینحروف میل میکند بحنک اعلی وغیر این هفت
حرف موصوفند بر استفلا وآنهارا مستفلیه
میکویند بجهت انکه زبان در تلفظ بآن حروف میل
میکند بحنک اسفل وچهار حرفست که موصوف
است بر اطباق مجتمع در ترکیب صَضْطِظٍ و
اینحروف را مطبقه میکویند بجهت انکه زبان در اداء
هریك پهن میکردد و بر حنك اعلی منطبق میشود
وغیر این چهار حرف متصفست بر انفتاح وآنهارا
منفتحه میکویند بجهت انکه زبان در تلفظ بایشان

بر کام نمی چسبد وجدا میماند وشش حرفست که
متصف است بر ذلق مجتمع در ترکیب فَرَّ مِنْ لُبٍّ
وذلق در لغت بمعنی خفت است وطرف چیزی
نیز کویند واینحروف را مذلقه میکویند بجهت انکه
بخفت وسهولت ملفوظ میکردند وازطرف لب و لسان
خارج میشوند وغیر اینحروف همه موصوفند به
صمت وصمت در لغت بمعنی منع وثقالت است
وآن حروف را مصمته میکویند بجهت انکه ثقیل
است تلفظ بکلمهٔ که مرکب باشد ازینحروف خاصّةً
چون عَسْجَدْ وعَسْطُوس وممنوع است در لغت
عرب ترکیب کلمهٔ رباعی یا خماسی از محض حروف مصمته خاصّةً

ولهذا دو لفظ مذکور را عجمی گفته اند و از جملهٔ صفات
که ضدیت با صفتی دیگر ندارد قلقله است و
متصف بوی پنج حرف است مجتمع در ترکیب
قُطْبُ جَدٍ وقلقله در لغت بمعنی تحرّک و تزلزل
است و وجه اتصاف این حروف بوی آن است که در
حالت سکون خواه لازمی و خواه وقفی متزلزل می شوند
در مخرج و اگر سکون وقفی بود قلقله اظهر باشد
مثل یَقْتُلُونَ وَمَا عِنْدَ اللهِ بَاقٍ و دیگری
صفیر است و متصف بوی ص و س و ز است
و صفیر صدایی را گویند که از بن دندانهای زیرین
بیرون آید و وجه اتصاف ظاهر است و دیگری لین

است و متصف بوی و و ي ساکنتین مسبوق
بفتحه است و لین در لغت بمعنی نرمی است و وجه
اتصاف آنست که در اداء این حروف باید که آواز
بنرمی بیرون آید و بجهت رعایت این صفت فتحهٔ ما
قبل ایشانرا واضح باید گفت و دیگری انحراف
است و متصف بوی ل و ر است و انحراف در لغت
میل کردن و گردیدن است و وجه اتصاف آن
است که سر زبان در تلفظ این دو حرف میگردد و
بجانب کام مایل میشود و باید دانست که را صلاحیت
تکریر دارد یعنی در وقت اداء آن سر زبان مرتعد
میشود و باین سبب مکرر میگردد خصوصاً هنگامی

که مشدّد باشد وتکریر لحن است پس واجب است
که در تلفّظ بحروف را تحفّظ نمایند از ارتعاد ودیگری
تفشّی است ومتّصف بوی ش وتفشّی در لغت بمعنی
انتشار است ووجه اتصاف آنست که در مخرج خود
پراکنده میشود تا بحدی که بمخرج لام است ودیگری
استطالة است ومتّصف بوی ض است واستطالة
در لغت دراز شدن است ووجه اتصاف آنست
که ضاد هنگام تلفّظ از ابتداء حافه دراز وکشیده میشود
تا بمخرج لام وهمچنین بمعنی سرکشی واطاعت نکردن نیز
آمده است وبنا برین وجه اتصاف ضاد باستطالة آن
است که طبع مستعلیش چون باقی حروف قبول اطاعت

نمیکند ومُلك تجویدش بتیغ زبان مسخّر نمیشود
مگر بکمال مشقت وتعلیم استاد ولهذا قال
علی علیه السّلام انا افصح ممّن نطق بالضّاد

باب ۵ در بیان احکام را ولام جلاله

بدانکه جمیع حروف مستعلیه را تفخیم وتغلیظ باید
کرد خواه متحرك باشند وخواه ساکن بلکه در حال
سکون رعایت تفخیم بیشتر باید نمود چون اخلد
واَصْبَرَ واَقْدَرُ واَضْدادًا ومانند اینها و
همچنین حروف مستفله را همگی ترقیق باید کرد در
همه حال مگر حرف را ولام جلاله که ایشانرا
گاهی تفخیم باید کرد وگاهی ترقیق امّا تفخیم را

در حالتیست که مفتوح باشد یا مضموم چون رَبَّنَا
وَیَنْصُرُنَا واگر ساکن بُوَد ما قبلش مفتوح باشد
یا مضموم اعم از انکه سکون را لازمی باشد یا وقفی
مثل اَرْسَلَ وَانْحَرْ وَبِقَدَرٍ وَیُرْسَلُ
وَنُذُرٍ واگر ما قبلش مکسور بُوَد آن کسره
ما قبل منفصل باشد مثل یٰابُنَیَّ ارْکَبْ وَاَمِ
ارْتَابُوْا یا کسره عارضی باشد مثل اِرْجِعُوْا واگر
کسرهٔ ما قبلش اصلی بُوَد بعد از را بی فاصله حرف استعلا
باشد مثل فِیْ قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوْهُ در سورهٔ انعام
وَاِرْصَادًا در سورهٔ توبه وَمِرْصَادًا در سورهٔ
عمّ ولَبِالْمِرْصَادِ در سورهٔ والفجر ومِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ

در سورهٔ توبه وکُلُّ فِرْقٍ در سورهٔ شعرا وکلماتی
که مشتمل باشد بر راء ساکن ما قبل مکسور متصل بحرف
استعلا منحصر است در امثلهٔ مذکوره و قرار در کلّ
فِرْقٍ خلافست بعضی ترقیق گفته اند بنا بر انکسار
صولت حرف استعلا بکسره و وقوع را بین الکسرتین
وبعضی تفخیم گفته اند بنا بر اصل قاعده و ضعف کسره
بتقابل مانع وآن حرف استعلاست پس در جمیع این احوال
که مذکور شد را را تفخیم باید نمود وهمچنین تفخیم
باید کرد اگر ما قبل را ساکن بُود و سابق ما
قبل مضموم باشد یا مفتوح مثل اَلْعُسْرُ در حال وقف
یا مفتوح باشد بشرط انکه ساکن فاصل غیر یا باشد

مثل اَلْقَدْرِ و اِذَا يَسْرِ و فِى الْبَحْرِ در حال وقف
و همچنین اگر سابق ماقبل مکسور بود ساکن فاصل
حرف استعلا باشد مانند مِنْ مِصْرَ و عَيْنَ الْقِطْرِ
در حال وقف و علامه جزری در مصر تفخیم اختیار
کرده است و در عین القطر ترقیق بنابر آنکه مصر در وصل
مفتوح است و اصل در راء مفتوح تفخیم است و قطر
در وصل مکسور است و اصل در راء مکسور ترقیق است
کما قال نظراً للوصل و عملاً بالاصل و از بیان
اسباب تفخیم دانسته میشود که هرگاه را مکسور
باشد مانند فَرِحُوا و بَرِقَ الْبَصَرُ یا ساکن
ماقبل مکسور باشد بکسرهٔ اصلی مثل فِرْعَوْنَ و

كِفِرْ و مُنْهَمِرْ و مُسْتَقِرّ در حال وقف یا ساکن ما
قبل ساکن ماقبل مکسور باشد و ساکن فاصل
حرف استعلا نباشد مثل مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ در وقف
یا ساکن ماقبل ساکن ماقبل مفتوح بود که ساکن
فاصل یا باشد مثل خَيْرْ و لَاضَيْرْ در حین وقف
ترقیق باید کرد و تفخیم وی در مواضع مذکوره
و امثال آن جایز نیست و اما تفخیم لام جلاله یعنی لام
لفظ اَللّٰهُ و اَللّٰهُمَّ در حالتی است که ماقبل وی
مفتوح باشد یا مضموم مثل اِنَّ اللّٰهَ و وَجْهُ اللّٰهِ
و قَالَ اللّٰهُمَّ و ترقیق وی هنگامی است که ماقبل او مکسور
باشد مانند بِسْمِ اللّٰهِ و بِاللّٰهِ و قُلِ اللّٰهُمَّ و بباید

دانست که الف در تفخیم و ترقیق تابع ماقبل خود است
پس اگر ماقبل وی حرفی باشد از حروف استعلا
مثل خالدین و صابرین و ضالین و غابرین و
طالبین و قال و ظالمین یا آنکه ماقبل وی را باشد
مثل خیر الرازقین الف را نیز تفخیم و بلند باید گفت
والا ترقیق باید کرد و پست باید گفت مانند رب
العالمین و مالک یوم الدین و اصحاب الجنة
و همچنین الف را تفخیم باید کرد اگر ماقبل وی لام جلاله
باشد بشرطی که ماقبل لام مفتوح باشد یا مضموم
چون ان الله و وجه الله و اگر ماقبل لام مکسور باشد
مثل بسم الله و بالله و قل اللهم الف را نیز ترقیق و پست باید گفت

والله یعلم الصواب باب ٤ در بیان هاء
کنایه یعنی ضمیر مفرد مذکر غایب مثل له و فیه و
منه و علیه و نصروه و هداه و اجتباه و آن
از چهار حالت بیرون نیست زیرا که ماقبل و ما
بعد وی هر دو متحرک اند یا ساکن یا ماقبل متحرک
است و ما بعد ساکن یا بر عکس پس در صورت اول
جمیع قرا صله کرده اند یعنی اشباع حرکت ها نموده
اند بحدی که اگر ضمه باشد واو حاصل شود و
اگر کسره باشد یا متولد شود مثل له الا
هو و ترزقانه الا و در صورت ثانی و ثالث هیچ یک
از قرا صله نکرده اند مثل علیه الله و منه

اسمه وله الحکم وهمچنین در شق رابع صله
نکرده اند الا ابن کثیر که او بصله میخواند مثل
فیه هدی وتعزروه وتوقروه وتسبحوه وحفص
که راوی عاصم است با او موافقت نموده در فیه
مهانا که در سورهٔ فرقان است و بدانکه قرا اختلاف
نموده اند در بعضی از الفاظ مخصوصه وآن اینست
یؤده ویؤته ونوله ونصله ویأته ویرضه
ویتقه و فالقه پس بعضی از قرا ضمایر این کلمات
را بصله خوانده اند وبعضی باسکان خوانده اند و
بعضی بقصر یعنی بحرکت ها بی صله وتوضیح پیش ازین
مناسب اینمقام نیست باب ٧ در بیان مد و قصر

بدان وفقک الله تعالی که مد باصطلاح قرا عبارت
است از امتداد صوت بتلفظ الف و واو ساکن
ماقبل مضموم و یاء ساکن ماقبل مکسور مثل
عادا واعوذ وعیدا واتونی واین سه حرف را
حروف مد میگویند زیرا که اینها را چون باقی
حروف مکانی وحیزی نیست که بآن منتهی شونه
وصوت منقطع گردد بلکه در اداء اینحروف صوت
امتدادی می یابد وبهوا منتهی میشود واین امتداد را
بمقدار یک الف تقدیر کرده اند یعنی بآن مقدار
زمان که گفته شود الف یا نبشته شود الف وآنرا
مدذاتی واصلی میگویند زیرا که مقتضای ذات

این حروف و جایز نیست از دیاد این امتداد مگر با
وجود سببی و سبب بر دو قسم است لفظی و معنوی
چنانکه بتفصیل مذکور خواهد شد پس در بعضی صورت
امتداد حروف مد زیاده بر یک الف خواهد بود
و آن زیادتی را مد فرعی و عرضی میگویند و قصر
عبارتست از القاء آن زیادتی امتداد و ابقاء
مد ذاتی و در مقدار مد فرعی قرا اختلاف نموده اند
و عاصم بمقدار سه الف تقدیر کرده پس هرگاه
حرف مد بیکی از اسباب که مذکور میشود ملاقات نماید
بقراءت عاصم بمقدار چهار الف مد باید داد و اطول
از عاصم ورش و حمزه است و اقصر غیر ایشان و ما

به التفاوت یک الف است و چون این معلوم شد
بدانکه سبب لفظی دو چیز است یکی همزه و دیگری
سکون اما همزه مینوی اند بود که مقدم باشد بر
حرف مد مثل اٰمَنَ و اُوتِیَ و اِیمَانًا و درین قسم
جمیع قرا قصر کرده اند الا ورش راوی نافع که او
بمد مطوّل میخوانند و اگر همزه بعد از حرف مد
بوده باشد اگر در یک کلمه مجتمع باشند مثل
جَاۤءَ و جِیۤءَ و سُوۤءٍ جمیع قرا متفق اند بر مد آن
و قصر را جایز نداشته اند و این مد را متصل و
مد واجب میگویند و اگر در دو کلمه باهم ملاقی
شده باشند مثل یَآ اَهْلَ یَثْرِبَ وَ قَالُوٓا اٰمَنَّا

وَفِي أَنفُسِكُمْ اکثر قرّا بمد خوانده اند و این مد
دامد منفصل و سنّت میکویند و همین حکم دارد
حرف مدی که از اشباع حرکتی بهم رسد مثل أَمْرُهُ وآ
إِلَى اللهِ و تُرْزَقَانِهِ إِلَّا و وجه امتداد این حرف نزد
ملاقات همزه آنست که چون همزه حرفیست که موصوفست
بجهر و شدّت و نبرْ و این حرف متّصفند بخفا
و رخاوت و ضعف پس باید که این حرف را بامتداد
تقویت داد تا بسبب خفا از لفظ ساقط نشوند خصوصًا
وقت سرعت تلاوت و همزه نیز نیك ادا شود و امّا
سکون نمیباشد الا بعد از حرف مد و آن بر چهار
قسم است زیرا که سکون ساکنی که بعد از حرف مد باشد

یالازمی و اصلی است یا عارضی است که در حال وقف
بهم رسیده و هر یك از لازمی و عارضی یا مُظهر است یا
مدغم امّا ساکن لازم مدغم مُظهر مثل حمٓ و
صٓ و قٓ و امثال است در فواتح سُوَر و بباید دانست
که حروف مقطّعه که و امثالست در اوایل سُوَر قرآنی
بعد از طرح مکرّر چهارده است مجتمع در کلمات
حقانیّه صِرَاطُ عَلِيٍّ حَقٌّ نُمْسِكُهُ و این حروف
بر سه قسمست یك قسم آنست که مبنی بر سه حرف محرّك
الوسط است مثل أَلِفْ و درین قسم مدی اصلا نیست
و قسم دوم آنست که مبنی بر دو حرفست مثل رٰا و
طٰا و یٰا و حٰا و هٰا و درین قسم قصر باید کرد یعنی یك الف

در حم حرف میم که ملفوظ است که
که در میان دو میم واقع است و سببه
سکون میم ثانی است و آن سکون اصلی و
لازمی است و مخفی در ص و ق و او
مد الف ملفوظ است و سبب ملفوظ
و دال ملفوظ است و فاء ملفوظ
و آن اصلی است و سبب ادغام است
۱۲

مد نباید داد و قسم سیم آنست که مبنی بر سه حرف ساکن
الوسط است مثل صاد و عین و قاف و نون و
میم و سین و کاف و درین قسم جمیع قرا متفقند بر
مد مشبع و تجویز توسط و قصر نکرده اند الا در عین
که توسط را جایز داشته اند بجهت انکه حرکت ما قبل
یا کرآن فتحه عین است از جنس یا نیست و این مجانست
در حروف مد معتبر است ولیکن طول افضل است
کما قال الشاطبی و فی عین الوجهان والطول
فضلا و اما ساکن لازم مدغم مثل ولا الضالین
والم و دابة و اتحاجونی و همه قرا بر مد اینها
متفقند بر نهج اشباع و توسط و قصر را جایز نداشته اند

واکر چنانچه لفظ الم که در فاتحه آل عمران است متصل
شود بلفظ الله باین قسم که حرکت همزه بمیم داده شود
و همزه حذف شود در باء میم دو وجه جایز است
قصر و طول اول بنا بر اعتبار عارض که حرکت
است و ثانی بنا بر عدم اعتبار عارض و رعایت
اصل که سکونست و باید دانست که مد صاد فاتحه
مریم و سین طسم و یس و نون ن والقلم از
قسم اول است نزد مظهر و از قسم ثانی است نزد مدغم
و اما ساکن عارض مدغم مثل قال لهم و یقول ربنا
ففت وابی عمرو باین قسم متفرد است و دیکری از قرا با وی موا
نکرده و اما ساکن عارض مظهر مثل یوم الدین

و**نستعين** و**يوقنون** و**الاسباب** در حال وقف
و درين قسم طول و توسّط و قصر جايز است اگر
وقف باسکان شود یعنی حرکت موقوف علیه بالتمام
ساقط شود یا وقف باشمام شود یعنی شفتین بهم آید
بمقدار اداء ضمّه بعد از اسکان و این در موقوف
علیه مضموم می باشد امّا طول بنا بر اعتبار عارض
است که آن سکون وقفی است و قصر بنا بر عدم اعتبار
و توسّط بنا بر رعایت جانبین ولکن ظاهر کلام شیخ شاطبی
مشعر است بعدم جواز قصر درین قسم کما قال
وعند سکون الوقف وجهان اُصّلا واگر
چنانچه وقف بروم شود و آن ابقاء دو دانگ

حرکت والقاء چهار دانگ است جایز نباشد
الّا قصر زیرا که درینصورت سبب مد که سکون
وقفی است زایل میشود و سبب قصر ظاهر و روم
در موقوف علیه مضموم و مکسور می باشد پس در
امثله این قسم که ساکن عارض مظهر است حرف موقوف
علیه اگر مضموم باشد هفت وجه جایز است
طول و توسّط و قصر با اسکان و همچنین با اشمام و
قصر با روم و اگر مکسور باشد چهار وجه و اگر
مفتوح باشد سه وجه و وجه امتداد این حروف
نزد ملاقات ساکن تعادل مدّ است با ثقل التقاء
ساکنین پس گویا که مد قائم مقام حرکت است

فصل بدانکه هرگاه بعد از حرف لین که
آن واو ساکن ماقبل مفتوح و یاء ساکن ماقبل مفتوح است
همزه واقع شود متصل بایشان مثل شیء و سوء جمیع قرّا
در حالت وقف باسکان یا باشمام طول و توسّط و قصر
را جایز داشته اند و در حالت وصل قصر کرده اند الّا
ورش که او در هر دو حال طول و توسّط را معمول به
داشته است و تجویز قصر نکرده چه او همزه را اعتبار میکند
و باقی قرّا سکون را و اگر بعد از ایشان حرف ساکنی
باشد غیر همزه یا لازم خواهد بود یا عارض و هر یک
مظهر خواهد بود یا مدغم امّا ساکن لازم مظهر لفظ
عین است در فاتحهٔ مریم و شوری و حکم آن گفته شد

و ساکن لازم مدغم مثل هاتینّ و اذنا اللّذینّ بقراءه
ابن کثیر و این دو لفظ را بطول و توسّط نیز خوانده است
و ساکن عارض مدغم مثل واللّیل لّباسا و کیف فّعل
بقراءه ابی عمرو و این درین قسم تجویز وجوه ثلثه نموده است
و ساکن عارض مظهر مثل للخوف والخیر و الموت و
الحسنیین و درین قسم نزد جمیع قرّا وجوه ثلثه
جایز است اگر وقف باسکان یا باشمام شود و قصر است
اگر وقف بروم شود امّا سبب معنوی قصد
مبالغه است در نفی مثل لا ریب و لا جرم و لا شیة
و مد باعتبار این سبب مخصوص بقراءه حمزه است و
همچنین مدّی که قاصران مدّ منفصل در کلمهٔ طیّبه

توحید میدهند مبنی بر اعتبار سبب معنوی است
نه لفظی والله الموفق والمعین **باب ۸** در بیان
احکام نون ساکنه و تنوین بدانکه نون ساکنه در وسط
کلمات و در آخر نیز میباشد و تنوین که عبارتست از نون
ساکنه ملفوظی مخصوص است باخر کلمات و علامت وی دو فتحه
است یا دو ضمه یا دو کسره اما در وقف بدل میشود
بالف اگر بعلامت اول مثل عَلِيْمًا و حَكِيمًا و قَدِيرًا
و محذوف میشود اگر بعلامت ثانی و ثالث باشد
مثل عَلِيمٌ و حَكِيمٌ و قَدِيرٌ پس هرگاه ملاقاة نمایند بحرفی
از حروف هجا معمول میشود بیکی از چهار عمل و آن
اظهار و ادغام و قلب و اخفاست اما اظهار وقتی است

ملاقات نمایند بیکی از حروف حلقیه و آن شش است
کما اشار الیه الشاطبی بقوله وعند حروف الحلق
للکل اظهرا الا هاج حکم عم خالیه
غفلا اما ملاقاة ایشان با همزه مثل يَنْأَوْنَ و
مَنْ آمَنَ و عَذَابٌ أَلِيمٌ و با ها مثل يَنْهَوْنَ و إِنْ هُوَ و
جُرُفٍ هَارٍ و با ح مثل وَانْحَرْ و مَنْ حَمَلَ و حَكِيمٌ حَمِيدٌ
و با ع مثل أَنْعَمْتَ و مِنْ عَمَلٍ و سَمِيعٌ عَلِيمٌ و با خ مثل
وَالْمُنْخَنِقَةُ و مِنْ خَيْرٍ و عَلِيمٌ خَبِيرٌ و با غ مثل فَسَيُنْغِضُونَ
و مِنْ غِلٍّ و رَبٌّ غَفُورٌ پس در امثله مذکوره
و امثال اینها نون ساکن و تنوین را از بن زبان و سر زبان و
ثنایاء علیا باید گفت تا قاعده اظهار بعمل آید و وجه اظهار

بُعدِ مخرج نون است از مخارج ایحروف و اما ادغام
هنگامیست که ملاقات نمایند بیکی از حروف یرملون
و مراد از ادغام درینمقام ابدال نون است بحرفی که ملاقی
شده و تلفظ نمودن چنانکه تشدید ظاهر شود الا
نزد نون که اظهار تشدید باید کرد بدون ابدال و
لیکن در م ن و ی باغنّه و در ل و ر بی غنّه و
غنّه صدائی است که از خیشوم ظاهر میشود امّا خارج
ملاقات با م مثل مِنْ مَآءٍ و عَذَابٌ مُّهِینٌ و با ن
مثل مِنْ نَفْسٍ و عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ و با و مثل مِنْ وَّلِیٍّ
وَلَا نَصِیْرٍ و با ی مثل مَنْ یَّشَآءُ و یَوْمَئِذٍ یَّوَدُّ
پس در امثله مذکوره و اینها نون ساکن و تنوین را امثال

از خیشوم باید گفت تا غنّه بعمل آید و ملاقات با
ل مثل وَلَمْ یَکُنْ لَّهُ و مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِیْنَ و با ر مثل
مِنْ رَّبٍّ رَّحِیْمٍ و بدانکه نون ساکن با حروف یرملون
در یک کلمه ملاقی نشده الا با واو و یا و آن منحصر است
درین چهار کلمه قِنْوَانٌ صِنْوَانٌ الدُّنْیَا بُنْیَانٌ
و درین کلمات نون را اظهار باید کرد تا مشتبه نشوند
بمضاعف و مضاعف کلمه ایست که دو حرف اصلی او از
یک جنس باشد و وجه ادغام نون ساکن نزد ایحروف
قرب مخرج است و وجه عدم غنه نزد لام و را شدّت
قرب و امّا قلب در حالتیست که نون ساکن و تنوین
ملاقات نمایند با ب مثل مِنْ بَعْدُ و اَنْبِئْهُمْ و زَوْجٍ بَهِیْجٍ

پس درین صورت نون ساکن و تنوین را جهت سهولت
تلفظ قلب بمیم می باید کرد زیرا که میم مواخی نون است
در غنه و اکثر صفات و مشارک باست در مخرج
و اکثر صفات و اما اخفا کاهیست که بباقی حروف
برسند و آن اینست ت ث ج د ذ ز س ش ص
ض ط ظ ف ق ک و ملاقاة با الف و لام نشده
زیرا که التقاء ساکنین علی غیر حده لازم می آید و امثله
ملاقات نون و تنوین با حروف اخفا اینست ت
کنتم و من تاب و جنات تجری ث الانثی من
ثمرة قولا ثقیلا ج انجینا و من جاء صبر جمیل
د اندادا و من دخله و عملا دون ذلک ذ انذر

و من ذا الذی و عزیز ذو انتقام ذ تنزیل و من
زکوة و نفسا زکیة س انساهم و من سندس و
رجلا سلما ش انشاکم و من شر و غفور شکور
ص ینصر و لمن صبر و عملا صالحا ض من ضل
و من ضعف و ذریة ضعافا ط انطق و فان طبن
و نخل طلعها ظ ینظرون و من ظلم و مراء ظاهرا
ف انفق و فان فاؤا و مقصورات فی الخیام
ق ینقلب و من قاتل و علیم قدیر ک ضنکا و من کان
و رسول کریم و وجه اخفا آنست که این حروف
از مخرج نون چون حروف حلق بعید نیست تا
اظهار شود و چون حروف یرملون قریب نیست

تا ادغام نشود بلکه در قرب و بعد متوسطند پس باید
که نون ساکن نزد این حروف بحالتی ادا شود که متوسط
باشد میان اظهار و ادغام و آن حالت اخفاست و غنّه
لازم وی است زیرا که دریصورت نون از خیشوم گفته
میشود و غنه آن صدایی است که از خیشوم بیرون آید
و فرق میان ادغام و اخفا آنست که در حالت ادغام
تشدید ظاهر میشود بخلاف حالت اخفا و بدانکه
اخفا نزد این حروف متفاوتست بشدّت و ضعف
باعتبار قرب و بعد پس نون ساکن بهر حرف که
اقرب باشد اَخْفی خواهد بود **فصل** بدانکه
میم ساکن نزد حروف هجا بمذهب اصحّ محکوم است

بسه حکم اخفا و ادغام و اظهار امّا اخفا در صورتی
است که ملاقی **ب** شود مثل **أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ**
و غنّه لازم وی است چه دریصورت میم از
خیشوم گفته میشود و ازینجا معلوم شد که هرگاه
نون ساکن به با رسد بعد از قلب مُخْفی میشود
و ادغام هنگامی است که ملاقی **م** شود مثل **فِی**
قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و این را ادغام مثلین میگویند
و اظهار نزد باقی حروفست و در اظهار میم نزد
واو و فا مبالغه باید نمود تا بسبب قربی که بمخرج
ایشان دارد مخفی نشود مثل **إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ**
فِتْنَةٌ والله اعلم **باب ۹** در بیان ادغام

بدان وفقك الله تعالی که اِدغام در لغت بمعنی داخل
ساختن چیزیست در چیزی چنانکه عربان میگویند
اَدْغَمْتُ اللِّجامَ فی فم الفرس یعنی اَدْخَلْتُ و در عرف
قرّا عبارتست از داخل ساختن حرفی در حرف دیگر
بنوعی که در تلفظ تشدید بهم رسد باین شرط که آن
دو حرف مثلین یا متجانسین یا متقاربین باشند و
حرف اوّل را مدغم میگویند و ثانی را مدغم فیه
وادغام بر دو قسم است کبیر و صغیر کبیر
آنست که حرف اول از انواع ثلثهٔ مذکوره متحرك
باشد که او را ساکن نموده در ثانی ادغام نمایند خواه
در یك کلمه مثل مَنَاسِكَكُمْ و مَا سَلَكَكُمْ

و لَا تَأْمَنَّا و مَا مَكَّنِّی و خَلَقَكُّمْ و رَزَقَكُّمْ
وادغام کبیر مثلین مجتمع در یك کلمه منحصر است در
چهار کلمهٔ اُولی وخواه در دو کلمه مثل قَالَ لَّهُمْ و
اَخْرَجَ شَّطْأَهُ و خَلَقَ كُّلَّ شَیْءٍ و این قسم از ادغام مخصوص
است بابی عمرو و عاصم با او موافقت نموده در لَا
تَأْمَنَّا و مَا مَكَّنِّی و چون در لا تامنّا نون اوّل مضموم
بوده پس بعد از اسکان آن اشمام باید کرد یعنی ضمّ
شفتین تا معلوم شود که ضمّهٔ وی بسبب ادغام ساقط
شده و حرف لا نافیه است و ناهیهٔ جازمه نیست
که مدخول خود را مجزوم ساخته باشد و درین هنگام
ادغام بسبب اشمام ناقص و ناتمام خواهد بود و

ادغام صغیر آنست که حرف اول از مثلین یا متقاربین یا متجانسین ساکن باشد که در حرف ثانی ادغام نمایند اعم از انکه در یک کلمه باشند یا در دو کلمه بشرط انکه ساکن اول حرف مد نباشد چون قَالُوا وَهُمْ و فِي يُوسُفَ زیراکه در ینصورت مد طبیعی بسبب ادغام ساقط میشود و این قسم بر دو نوع است متفق علیه و مختلف فیه اما متفق علیه ادغام مثلین است در یک کلمه یا در دو کلمه مثل يُوَجِّههُ و يُدرِككُّم و فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و عَصَوْا وَكَانُوا وَاضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ وادغام متجانسین است در یک کلمه مثل أَحَطْتُ و فَرَّطْتُ و فَرَّطْتُمْ و بَسَطْتَ و حَصَدْتُمْ و عُدْتُمْ

وناچار است از بیان اطباق در امثله مشتمله بر طا و همچنین ادغام قاف است در کاف در کلمه أَلَمْ نَخْلُقكُّمْ و در ابقاء صفت استعلاء قاف و القاء آن خلافست و ثانی اولی است و همچنین ادغام ذال إِذْ است در ذال و ظا مثل إِذْ ذَهَبَ و إِذْ ظَلَمُوا وادغام دال قد است در تا و دال مثل قَدْ تَبَيَّنَ و قَدْ دَخَلُوا وادغام ت تانیث ساکنه است در تا و دال و طا مثل رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ و أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللهَ و قَالَتْ طَائِفَةٌ وادغام لام قُلْ و بَلْ و هَلْ است در لام و را مثل قُلْ لَهُمْ و قُلْ رَبِّي و بَلْ لَا تُكْرِمُونَ و بَلْ رَبُّكُمْ و هَلْ لَنَا و لام هل در قران بر اثر نیک

ودرغیر این مواضع ادغام مختلف فیه است وعاصم
ازین نوع ادغام نکرده مکر با را در میم در کلمهٔ یا
بنی ارکب معنا در سورهٔ هود و ثا را در ذال در کلمهٔ
یلهث ذلک در سورهٔ اعراف و نون طسم
ملفوظ
را در میم وبروایت بکر ادغام نون یس و ن را در
ملفوظ
واو والقرآن و والقلم و ذال را در تاء اخذت
واتخذتم واتخذت ودرغیر این مواضع همه جا
اظهار کرده والله یعلم الصواب باب
در بیان وقف بدان وفقک الله تعالی که وقف در
عرف قرا عبارتست از جدا ساختن کلمهٔ از ما بعد
او بقطع نفس بوجهی از وجوه ثلثه مذکوره که آن اسکان

و روم واشمام است وتحقیق هریک در باب مد وقصر
کذشت و وقف را وجوه دیکر هست که ذکر آن درین
مختصر مناسب نیست پس اکر کلمهٔ موقوف علیه تعلق
بما بعد خود نداشته باشد لفظا ومعنی آن وقف را
وقف تام میکویند از جهت آنکه معنی ومفاد کلام نزد
کلمهٔ موقوف علیه تمام است وابتدا بما بعد او میتوان کرد
مثل وقف بر مالک یوم الدین و وقف بر هم
المفلحون واکر تعلق بما بعد خود داشته باشد
بحسب معنی دون لفظ آن وقف را کافی میکویند بجهت
آنکه مخاطب در استفادهٔ معنی اکتفا با آن میتواند نمود و
جایز است وقف بر آن وابتدا بما بعد آن مثل وقف بر لاریب فیه

وابتدا به هدی للمتقین واگر تعلق بحسب لفظ داشته
باشد دون معنی ان وقف را حسن میگویند از جهت
انکه کلام مفید و معنی تامست و در واقع وقف بران
پسندیده و نیکوست اما بواسطه تعلق لفظی ابتدا بما بعد
آن جایز نیست بلکه اعاده موقوف علیه باید نمود مثل
وقف بر الحمد لله وابتدا برب العالمین مگر انکه موضع وقف
سر آیتی باشد که درینصورت اعاده لازم نیست و اگر تعلق
بما بعد خود لفظا و معنی داشته باشد آن وقف را قبیح
میگویند زیرا که کلام تمام نمیگردد و معنی مفهوم نمیشود
و فایده بران مترتب نمیباید مثل وقف بر هدی
وابتدا به للمتقین پس جایز نیست وقف بر چنین موضعی

وابتدا بما بعد ان بلکه اگر از روی اضطرار و ضیق نفس
بران وقف شود اعاده موقوف علیه باید کرد و
بدانکه در قران موضعی نیست که وقف بران شرعا واجب
باشد یا حرام بوده باشد اما موضعی چند هست که اگر
قاری عمدا و قصدا دران وقف نماید آثم و گناهکار خواهد
بود مثل وقف بر وما من اله وابتدا به الا الله و
وقف بر قالوا وابتدا به ان الله فقیر و وقف بر ربنا
ما وابتدا به خلقت هذا باطلا و وقف بر سبحانه ان
یکون وابتدا به له ولد و وقف بر قالت الیهود و ابتدا
به عزیر ابن الله و امثال اینها در قران بسیار است
پس بر قاری قران واجب است که محل و موضع وقف را

بشناسد و وقوف را رعایت کند تا بر نیو را امتثال
ایه لاردمر الاطاعة و رتل القران ترتیلا محلی کردیده
منظور نظر قبول کردد و چون معرفت وقوف موقوف
است بر ربط بمعانی ان و آن بر وجه اکمل متعذر و بطریق
اسهل متعسر است لهذا شیخ الطایفه شیخ سجاوندی رموزی
چند بر بعضی در رؤس و اواسط ایات نصب کرده تا
قاری بملاحظه ان بر مواضع وقف واقف شود و آن
اینست م ط ج ز ص لا اما م علامت وقف لازم است
و عدم جواز وصل مثل وقف بر و لا یحزنک قولهم
زیرا اکر وصل بانّ العزة لله جمیعا موهم آنست که ان
العزة لله جمیعا مقول قول کفار باشد و این خلاف مراد

است و ط علامت وقف مطلق است یعنی مقید نیست
بلزوم و جواز و غیرهما و قاری مخیر است میان وقف
و وصل و این در موضعیست که کلام تمام باشد و وصل
موهم خلاف مراد نباشد و ج علامت جایز است یعنی
وقف و وصل هر دو خوبست ولیکن وقف اولی است
و ز علامت مجوز است یعنی وقف خوبست ولیکن
وصل اصل است و ص علامت وقف مرخص است
یعنی بجهت طول کلام و کوتاهی نفس میتوان ایستاد
اما اعاده موقوف علیه باید کرد اگر سر آیه نباشد
و لا علامت لا تقف است پس اگر بسبب ضیق نفس وقف
کند اعاده باید کرد اگر موضع وقف آیه نباشد و متاخرین

از قرا چند رمز دیگر زیاد کرده وآن اینست
ق قلا قف س وقفه صل صلی ل اما
ق اشاره است بقد قیل یعنی بعضی از قرا ومفسرین
گفته اند که وقف میتوان کرد ولیکن ضعیف است
قلا عبارتست از قیل لا وقف اما ضعیف است و قف
عبارتست از امر بوقف وان در موضعی نوشته میشود
که قاری در بادی نظر پندارد که وصل باید کرد و س
علامت سکته است وسکته عبارتست از قطع صوت
بدون قطع نفس و وقفه رمزیست بطول تر سکته
اما بوقف اقرب است و صل رمز وصلی است که وقف
اولی است و صلی اشاره است بوصل اولی و ل

رمز کذلک است یعنی تابع وقف سابقست وچند
رمز دیگر هست که تعلق بوقف ندارد وآن اینست
ه و خب عب تب لب بدانکه میان کوفیان وبصریان
خلاف است در عدد آیات سوره پس اگر موافق باشند
در هر پنج آیه ه می نویسند ودر هر ده ی واگر مخالف
باشند جهت کوفیان همین دو رمز است وجهت بصریان
در هر خمس خب می نویسند و در هر عشر عب و تب
عبارت از آن است که نزد بصریان سر آیت است و
لب عبارت از آن است که نیست والله اعلم
باب ۱۱ در بیان رسم الخط کلمات قرانی
بدان ایدک الله تعالی که کلمات قرانی را بنحوی تحریر باید نمود

که ایمه سلف طریق کتابت و رسم املاء آنرا ضبط کرده
اند ودر کتب معتبره ثبت فرموده اند واین فقیر آنچه از
استاد خود وهو المرحوم المبرور محمد رضا القاری فرا گرفته
بود واز کتب معتمده این فن مثل کتاب مقنع ابی عمرو
وقصیده رائیه شیخ شاطبی وایضاح وغیرها استنباط
نموده بود بطریق الجاز در سلک تسوید منخرط کردانید
پس باید دانست که کلمه رحمت در هفت موضع
بتاء مطوله مکتوبست در سوره بقره اولئک یرجون
رحمت الله ودر اعراف ان رحمت الله ودر هود رحمت
الله ودر مریم ذکر رحمت ربک ودر روم الی آثار رحمت
الله ودر زخرف دو موضع اهم یقسمون رحمت ربک

ورحمت ربک ودر غیر این مواضع بتاء مقصوره
مکتوبست وکلمه نعمت در یازده موضع در سوره بقره
واذکروا نعمت الله علیکم وما انزل علیکم ودر آل عمران
اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء ودر مائده
اذکروا نعمت الله علیکم اذ هم قوم ودر ابرهیم دو
موضع نعمت الله کفرا وان تعدوا نعمت الله ودر
نحل سه موضع وبنعمت الله هم یکفرون ویعرفون
نعمت الله واشکروا نعمت الله ودر لقمان فی البحر بنعمت
الله ودر فاطر اذکروا نعمت الله ودر سوره طور
فما انت بنعمت ربک ودر غیر این مواضع بتاء مقصوره
مکتوبست وکلمه سنت در پنج موضع بتاء ممدوده ست

در انفال سنت الاولین و در فاطر سه موضع الا
سنت الاولین ولسنت الله تبدیلا ولسنت الله
تحویلا و در مؤمن سنت الله التی قد خلت وکلمه
امرات در هفت موضع ممدوده است در آل عمران
اذ قالت امرات عمران و در یوسف دو موضع امرات
العزیز تراود فتیها وامرات العزیز الآن و در قصص
امرات فرعون و در تحریم سه موضع امرات نوح
وامرات لوط وامرات فرعون وکلمه لعنت در دو
موضع ممدوده است در آل عمران فنجعل لعنت الله
و در نور والخامسة ان لعنت الله ولفظ کلمت در
چهار موضع ممدود است در انعام وتمت کلمت ربک

و در اعراف وتمت کلمت ربک الحسنی و در یونس
حقت علیهم کلمت ربک لا یؤمنون و در مؤمن
حقت کلمت ربک وکلمه قرت در یک موضع
بتاء ممدوده است در قصص قرت عین لی ولک
وکلمه معصیت در دو موضع از سوره مجادله ممدود است
ومعصیت الرسول وایضا ومعصیت الرسول و تناجوا
وکلمه ابنت در تحریم ممدود است ومریم ابنت عمران
وکلمه فطرت در روم ممدود است فطرت الله وکلمه
شجرت در دخان ان شجرت الزقوم ولفظ جنت در
واقعه وجنت نعیم وکلمه بقیت در هود بقیت الله ممدود است و
غیابت در سوره یوسف در دو موضع فی غیابت الجب یلتقطه

و فی غیابت الجب واوحینا و کلمه آیت در عنکبوت
و بینت در فاطر و ثمرت در حم سجده من ثمرت
بروایت ابو بکر
من اکمامها و جمالت در سوره مرسلات بتاء ممدوده
مرسوم است و در غیر این مواضع هر جا که باشد
بتاء مقصوره مکتوب و بعضی از الفاظ هست که در بعض
مواضع بواو والف مکتوب است و در غیر آن مواضع
بالف تنها و ما آن مواضع را که بواو والف است ذکر می
کنیم از آنجمله کلمه الملؤا است در چهار موضع یکی در سوره
مؤمنون فقال الملؤا الذین کفروا و سه در سوره نمل
یا ایها الملؤا انی و یا ایها الملؤا افتونی و یا ایها
الملؤا ایکم و دیگری کلمه نشؤا ست در هود و فی اموالنا

سوره نمل

ما نشؤا و کلمه انبؤا است در انعام فسوف یاتیهم انبؤا
و در شعرا فسیاتیهم انبؤا و لفظ شرکؤا در دو موضع
در انعام فیکم شرکؤا و در شوری ام لهم شرکؤا
و لفظ شفعؤا در یک مقام در سوره روم من شرکائهم
شفعؤا و ضعفؤا در سوره ابرهیم فقال الضعفؤا
و علمؤا در دو موضع در سوره شعرا علمؤا بنی اسرائیل
و در فاطر من عباده العلمؤا و انبؤا در دو موضع یکی
در سوره انعام فسوف یاتیهم انبؤا و دیگری در شعرا
فسیاتیهم انبؤا و لفظ البلؤا در دو موضع در صافات
لهو البلؤا المبین و در دخان و بلؤا مبین و دعؤا
در سوره مؤمن و ما دعؤا الکافرین و براؤا در ممتحنه

و در سوره مؤمن فیقول الضعفؤا ام

انا برآؤ امنکم وکلمهٔ جزآؤا در پنج مقام دو در مائده
انما جزاؤ الذین و ذلک جزاؤ الظالمین و در سورهٔ شوری
وجزاؤ سیئة و در سورهٔ حشر و ذلک جزاؤ الظالمین
و در سورهٔ زمر جزاؤ المحسنین و این خلافیست و کلمهٔ
یدعوا وندعوا وادعوا ویرجوا ویتلوا ویبلوا وساتلوا
واشکوا ولیربوا ویعفوا هر جا که بیاید بعد از واو الف
نوشته میشود با انکه صیغهٔ واحد است غیر از ان
یعفو عنهم در سورهٔ نسا که بی الف است و کلمهٔ جاؤ
وباؤ هر جا که واقع باشند بی الف است و کلمهٔ فاؤ در بقره
وسعو در سبا وعتو در فرقان وتبوؤ الدار در حشر
بی الف است واولوا هر جا که باشند بواو و الف است

وبحبس بنوا الذین در ابرهیم و
بوا اعظیم در ص وتبوا الدین
در تغابن وتقتوا ونتفیئوا
الوکوا ولا تظموا ویدروا او
علی ما یعبوا ویبدؤ الخلق وبنوا ان
الهم واو من ینشوا وینبؤ الا
همکی این مواضع هر جا که واقع
شوند بواو و الف است
صحح

و ذو بواو و الف است هر جا که باشد الا در شش موضع
که بی الف است در سورهٔ یوسف لذو علم و در سورهٔ
مومن ذو العرش و در حم سجده دو موضع لذو مغفرة
وذو عقاب و در سورهٔ جمعه ذو الفضل العظیم و در
سورهٔ بروج ذو العرش که درین مواضع بواو تنها است
بی الف و اولئک و اولو و اولی و اولات بواو نوشته
میشود و بی واو خوانده میشود و در سورهٔ مومن الی
النجوة بواو مکتوبست و صلوة و زکوة و حیوة و مشکوة
و منوة بواو است اما اگر مضاف بضمیر باشند بالف
است مثل صلوتهم و صلاتی و صلاته و حیاتنا و حیاتکم
الا ان صلوتک سکن لهم و اصلوتک تامرک در هود و

علی صلوتهم یحافظون در مؤمنون که این سه موضع بواو

مرسوم است و یبنؤم در سوره طه بهمین صورت

مکتوبست و کلمه الرءیا و رءیاک و رءیای هرجا

که باشد بغیر واو مرسوم است و همچنین تؤی الیک

و تؤیه بجهت همزه واو نوشته نمیشود و همچنین بؤسا

و آن کلمات که بیک واو نوشته میشود و بدو واو خواند باید مثل

داود و وری و یلون و تلون و یستون و تستون

و لتستوا و لیسؤا وجوهکم و فأوا و الغاون و الموءدة

و بعضی کلمات مرسوم بیاست بجهت مرکز همزه مثل من نبای المرسلین

در انعام و من تلقای نفسی در یونس و ایتای ذی القربی در نحل

و بعضی کلمات بجهت مرکز همزه مرسوم است بواو مثل قل اؤنبئکم

امن وراءی حجاب در سوری و من اناءی الیل در طه م

در آل عمران و اؤنزل در سوره ص و اؤلقی در سوره

قمر و کلمه ائنکم مرسوم است بیا در چهار موضع در

انعام ائنکم لتشهدون و در نمل ائنکم لتاتون

و در عنکبوت ائنکم لتاتون الرجال و در حم سجده

قل ائنکم لتکفرون و در غیر این مواضع بغیر یا مرسوم است

و دیگر کلمه ائنا بیا مکتوبست در دو موضع یکی

در نمل ائنا لمخرجون و دیگری در صافات ائنا

لتارکوا الهتنا و کلمه ائن در سوره شعرا مرسوم است

و در سوره اعراف بغیر یا و کلمه افاین مات در آل عمران

بیاست و افاین مت در انبیا خلاف است و کلمه

ائذا در واقعه بیاست و در غیر آن بغیر یا و ائن ذکرتم

وَاَنْفِقُنٰا در صافات خلاف است و دیگر بعضی از افعال ناقصه
هست که لام الفعل او در کتابت نیز ساقط کردیده و آن
پنج موضع است در بنی اسرائیل وَيَدْعُ الْاِنْسَانُ و در سوره شوری
وَيَمْحُ اللّٰهُ الْبَاطِلَ و در قمر يَدْعُ الدَّاعِ و در یونس نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ
و در علق سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ و در سوره هود يَوْمَ يَأْتِ لَا
تَكَلَّمُ حذف لام الفعل شده با آنکه جازمی داخل او نیست
والتقاء ساکنین نیز نشده و دیگر سه کلمه است که بهمزه
تنها مکتوبست در سوره آل عمران مِلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبًا و در نحل
لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ و در نمل يُخْرِجُ الْخَبْءَ دیگر در سوره
قریش کلمهٔ اِيلَافِهِمْ بیا خوانده میشود و بغیر یا نوشته میشود
باین شکل اِلَافِهِمْ و بدانکه کلمات ناقصه بر دو قسم است

ناقص واوی و ناقص یائی قسم اول آنست که لام
الفعل او واو باشد و آن نیز بر دو قسم است قسمی مرسوم
است بالف مثل دَعَا و عَفَا و تَلَا و عَلَا و الصَّفَا و بَدَا
و نَجَا و لَعَلَا و الشَّفَا و سَنَا و خَلَا و قسمی دیگر مکتوب
است بیا و آن یازده کلمه است در اعراف بَأْسُنَا
ضُحًى و در طه وَاَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى و در نور مَا
زَكٰى مِنْكُمْ و در نازعات دَحٰيهَا و ضُحٰيهَا در دو موضع
و در والشمس وَضُحٰيهَا و تَلٰيهَا و طَحٰيهَا و در والضحی اِذَا
سَجٰى و قسم دویم آنست که لام الفعل او یا باشد
و آن نیز بر دو نوع است نوعی مرسوم است بیا مثل
دَمٰى و هُدٰى و فَتًى و مَوْلًى و مُصَلًّى و مُصْطَفًى و مُسَمًّى و

سَعٰی و اَبیٰ و یُدْعیٰ و لاٰ یَخفیٰ و لاٰ تعرٰی و اُتیکم و اَرٰیکم

و هَدٰیکم و آتیٰها و ترٰیٰنی و لاٰ یصْلیٰها ومثل اینها

ونوعی دیکر مرقوم است بالف وآن در هفت مقام

است در ابرهیم وَمَنْ عَصَانِی ودر بنی اسرائیل اِلَی الْمَسْجِدِ

الْاَقْصٰا ودر سوره حج اَنَّهُ مَن تَوَلّاٰهُ و در قصص و یس

مِنْ اَقْصَا الْمَدِینَةِ ودر سوره فتح سِیمٰاهُمْ ودر حاقّه

لَمَّا طَغَا الْمٰآءُ وهر کلمهٔ یائی که در آخر او دو یا جمع شود یای ثانی

اول بالف نوشته میشود مثل فَاَحْیٰاهُمْ و فَاَحْیٰاه

وَاَحْیٰاکُمْ و اَحْیٰاهٰا و مَحیٰاهُمْ وَنَمُوتُ وَنَحْیٰا و اَمَاتَ

و اَحْیٰا و مَحیٰایَ وهُدٰایَ و مَثْوٰایَ بجهت انکه ثقیل است

وکراهة دارد اجتماع میان دو یا وکلمهٔ رُسُلُنَا تَتْرٰا

بالف است باتفاق وکلمه نٰا و رٰا هر جا واقع شود بغیر

یا مکتوب نیست الا در سورهٔ والنّجم که رای در دو موضع

بیا مرسوم است بجهت موافقت اواخر آیات یکی مٰا

رَاٰی ودیکری لَقَدْ رَاٰی مِنْ اٰیاتِ رَبِّهِ الْکُبْرٰی

وباید دانست که بعضی از کلمات قرآنی در چند

موضع مقطوع نوشته میشود ودر مواضع دیکر موصول

وما درین مختصر مقطوعات را بیان میکنیم وماسوای

اینها همه موصولات خواهد بود پس بدانکه اَنْ لاٰ

مقطوع است در ده موضع در سوره اعراف دو موقع

عَلٰی اَنْ لاٰ اَقُولَ عَلَی اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ و اَنْ لاٰ یَقُولُوا عَلَی اللّٰهِ

اِلَّا الْحَقَّ ودر سوره توبه اَنْ لاٰ مَلْجَاَ مِنَ اللّٰهِ اِلَّا اِلَیْهِ

ودرسوره هود دو موضع وان لا اله الا هو فهل انتم
مسلمون وان لا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم
ودرسوره حج ان لا تشرک بی شیئا ودرسوره یس
ان لا تعبدوا الشیطان ودرسوره دخان وان لا تعلوا
ودرسوره ممتحنه علی ان لا یشرکن بالله ودرسوره ن
ان لا یدخلنها الیوم ودرغیر این مواضع همه جا موصولست
وکلمه من ما مقطوع است درسه موضع درسوره نسا
فمن ما ملکت ایمانکم ودردوم من ما ملکت ایمانکم
ودرسوره منافقون من ما رزقناکم وکلمه عن ما مقطوع است
دریک موضع درسوره اعراف عن ما نهوا عنه وکلمه
ان ما نیز دریک موضع مقطوع است درسوره رعد

وان ما نرینک وکلمه فان لم مقطوع است درسوره
قصص فان لم یستجیبوا لک وموصول است درسوره
هود فان لم یستجیبوا لکم وکلمه ان لن مقطوع است
درهمه جا الا در دو موضع که موصولست درکهف
الن نجعل لکم موعدا ودرسوره قیمه الن نجمع
عظامه ودر الن تحصوه درسوره مزمل خلاف است
وکلمه عن من مقطوعست در دو موضع درسوره نور
ویصرفه عن من یشاء ودر والنجم عن من تولی وکلمه
ام من مقطوعست درچهار موضع درسوره نسا ام من
یکون علیهم وکیلا ودرسوره توبه ام من اسس و
درصافات ام من خلقنا ودرفصلت ام من یاتی امنا

وکلمهٔ فی ما مقطوع است در یازده موضع ودرین مواضع
قول باتصال نیز واقع شده اول در سورهٔ بقره فیما
فعلن فی انفسهن ودر سورهٔ مائده لیبلوکم فی ما اتیکم ودر
سورهٔ انعام لیبلوکم فی ما اتیکم وقل لا اجد فی ما اوحی
الی محرما ودر سورهٔ انبیا فی ما اشتهت انفسهم ودر سوره
نور فی ما افضتم فیه ودر شعراء فی ما هاهنا امنین
ودر روم فی ما رزقناکم ودر زمر فی ما هم فیه یختلفون
و فی ما کانوا فیه یختلفون ودر سوره واقعه فی ما
تعلمون وکلمه اینما مقطوع است هرجا واقع شود
الا در پنج موضع در نحل اینما یوجهه لا یات بخیر
که موصول است
ودر شعراء اینما کنتم تعبدون من دون الله ودر سوره

نسا اینما تکونوا یدرککم الموت ودر سورهٔ احزاب
اینما ثقفوا وکلمه حیث ما مقطوع است در دو موضع
وهر دو در سوره بقره است وحیث ما کنتم
وکلمه ان ما مقطوع است در یک موضع در سوره
انعام ان ما توعدون لات وکلمه ان ما مقطوع است
در دو موضع در سوره حج ولقمان وان ما تدعون
من دونه هو الباطل واما انما که واقع است در سوره
انفال واعلموا انما غنمتم ودر نحل انما عند الله هو
خیر لکم خلاف است وکلمه بئسما مقطوع است در همه جا
الا در سه موضع که موصول است در سوره بقره
دو موقع بئسما اشتروا به انفسهم و قل بئسما یامرکم به ایمانکم

ودرسوره اعراف فَبِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِى وكلمه لَبِئْسَ مَا همه جا
مقطوع است وكلمه كُلَّمَا در دو موضع مقطوع است
درسوره نسا كُلَّ مَا رُدُّوا اِلَى الْفِتْنَةِ ودرسوره ابراهيم
مِنْ كُلِّ مَا سَاَلْتُمُوهُ وكلمه لِكَىْ لا مقطوع است همه جا الا در
سه مقام كه موصول است درسوره حج لِكَيْلا يَعْلَمَ
مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا ودر احزاب لِكَيْلا يَكُونَ عَلَيْكَ
حَرَجٌ وفى الحديد لِكَيْلا تَاْسَوْا وكلمه يَوْمَهُمْ مقطوع است
در دو موضع درسوره مؤمن يَوْمَهُمْ بَارِزُونَ ودر
ذاريات يَوْمَهُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ وكلمه فَمَالِ در
چهار موضع واقع است ومقطوع است درسوره نسا
فَمَالِ هٰؤُلاءِ الْقَوْمِ ودر كهف مَالِ هٰذَا الْكِتَابِ ودر

فرقان مَالِ هٰذَا الرَّسُولِ ودر معارج فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا
واين كلمات مذكوره درغير اين مواضع مفصله موصول
است والله يعلم الصواب باب ۱۲
بدان ايدك الله تعالى كه قراءى كه قراءت شبعه مشهوره باشان
منسوب است هفت نفرند وهريك را دو راوى است
بتفصيلى كه درين شكل اسامى ورموز ايشان ذكو يافته

نافع ا	ابن كثير د	ابو عمرو ح	ابن عامر ك	عاصم ن	حمزه ف	كسائى ر
قالون ب	بزى ه	دورى ط	هشام ل	ابو بكر ص	خلف ض	ليث س
ورش ج	قنبل ز	سوسى ى	ابن ذكوان م	حفص ع	خلاد ق	ابو الحارث ت

دربيان اختلاف دو راوى از ان عاصم در كلمات قرآن ۲

وقراءت هریك بصفت صحت وسمت فصاحت موسوم
است ولیکن قراءت عاصم مشهورتر است واو قراءة
را فرا گرفته است از ابو عبد الرحمن سلمی و وی اخذ
نموده از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم وعاصم را دو
راویست یکی شعبة بن عیاش بن سالم که مکنی است بابو بکر
و دیگری حفص بن سلیمان بن مغیره کوفی است و در بعضی
از کلمات قرآنی با یکدیگر مخالفت نموده اند ولیکن آن
مخالفت مخل معنی نیست شعر اختلاف هست در صورت
ولی معنی یکیست، آنچه در هر لاله رنگ است در هر نافه
بوست. پس در هر کلمه که بکر با حفص مخالفت نموده باشد روایت حفص
همان بسیاهی نوشته میشود و روایت بکر بسرخی و درین باب

اختلافات ایشان بدستوری که از ائمه سلف بتحقیق رسیده
بتفصیل سوره ذکر میشود و در سورهٔ فاتحة الکتاب
راویان عاصم را خلاف نیست و باقی قرا اختلاف
نموده اند وتیمناً ابتدا بآن مینماید والله الموفق والمعین
سورة فاتحة الکتاب عاصم وکسایی مَالِكِ بالف
خوانده اند و باقی قرا مَلِكِ بغیر الف قراءت نموده
نموده اند ابی عمرو میم الرحیم را در میم مَلِك ادغام
نموده و غیر او اظهار کرده ابن کثیر بروایت قنبل
الصراط و صراط را بسین خوانده وحمزه صاد را
بزا مخلوط ساخته واین اختلاط را اشمام مینامند
وباقی قرا بصاد محضه قراءت نموده اند وحمزه عَلَيهِم را

بضم هاء ادا نموده و باقی بکسر ها ابن کثیر و قالون
بصلهٔ میم جمع خوانده اند و غیر ایشان بسکون و الله
یعلم **سورة البقرة** ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ حفص باظهار
ذال روایت نموده و بکر بادغام ذال در تا بنوعی
که از ذال اثری باقی نمانده و یک تاء مشدّدی ملفوظ
کرده و همچنین در هر صیغه که از باب اخذ و اتخاذ مشتق
و ماخوذ باشد اظهار و ادغام از حفص و بکر روایت
شده مثل اَخَذْتُّ و اَخَذْتُّمْ و اتَّخَذْتُّ و اتَّخَذْتُّمْ
و این ادغام را ادغام متقاربین میگویند هُزُوًا
حفص بضم زا و واو خوانده و بکر بضم زا و همزه بجای واو
روایت نموده هرجا که واقع شده باشد یَعْمَلُونَ اُولٰئِکَ

حفص بتاء خطاب خوانده و بکر بیا روایت نموده
و در این کلمه حفص و بکر در چهار موضع اختلاف
نموده اند یکی در این و دوم در سوره هود و سیم در
نمل و چهارم در صافون و در باقی مواضع خلاف
نیست جِبْرِیلَ حفص بکسر جیم و را و یاء ساکن بعد
از را خوانده و بکر بفتح جیم و را و همزهٔ مکسوره بعد
از را بدون یا روایت نموده هرجا که واقع باشد
مِیکٰالَ حفص این کلمه را بر وزن مِفْعَالَ میخواند
و بکر میکائیل بر وزن مفعائیل روایت مینماید
عَهْدِیْ حفص بسکون یا خوانده اما در وصل
ساقط میشود و بکر بفتح یا روایت کرده بَیْتِیَ

بعکس عمدی از ایشان روایت شده واین در سه
موضع است یکی این سوره و سوره حج و سوره نوح
ام تَقُولُونَ حفص بتا خوانده وبکر بیا روایت
نموده ودر وقف و وصل ماقبل این کلمه نیز خلاف
نموده اند حفص بر ماقبل او که کلمه مخصوص باشد
وقف نمیکند پس باید که لا که رمز عدم وقف است
بسرخی نوشته شود و بکر وقف مینماید پس باید
که ط که علامت وقف مطلق است بسیاهی نوشته
شود لن وُقُوف حفص این کلمه را هر جا که باشد بر
وزن فعول خوانده و بکر بحذف واو بر وزن
عَضُدٌ خُطُوَاتِ حفص این کلمه را هر جا واقع باشد

بضم طا میخواند و بکر بسکون لَیْسَ الْبِرَّ حفص بنصب را
خوانده و بکر برفع مِنْ مُوصٍ حفص بسکون واو
وتخفیف صاد روایت نموده و بکر بفتح واو و تشدید
صاد ولِتُکْمِلُوا حفص بسکون کاف وتخفیف میم مکسوره
میخواند وبکر بفتح کاف و تشدید میم مکسوره الْبُیُوتَ
هر جا که واقع باشد خواه معرفه و خواه نکره حفص بضم
با خوانده و بکر بکسر با روایت نموده حَتّٰی یَطْهُرْنَ
حفص بسکون طا وضم ها خوانده و بکر بتشدید طا و ها
مفتوحتین روایت نموده وَصِیَّةً حفص بنصب تا
منون میخواند و بکر برفع وی و بر کلمه ما قبل آن
باتفاق وقف نیست و یَبْسُطُ حفص بسین میخواند

و بکر بصاد خالص و در باقی مواضع باتفاق بسین
روایت کرده اند جُزْءًا هرجا که باشد حفص بسکون
زا خوانده و بکر بضم آن نِعِمَّا هِيَ حفص بکسرهٔ عین
میخوانند و بکر باختلاس کسر عین و اختلاس عبارت
از نبودن حرکت است بنوعی که چهار دانگ حرکت ظاهر شود
و دو مخفی و کیفیت تلفظ باین کلمه بعنوان اختلاس
موقوف است بر سماع وَنُكَفِّرُ حفص بیاء میخوانند
و بکر بنون و رفع را متفق علیه است و بر ما قبل
این کلمه باتفاق وقف مینمایند و آنکه بجزم را قراءت
نموده بر ما قبل وقف نکرده فَأْذَنُوا حفص بسکون
همزهٔ مقصوره خوانده و فتح ذال معجمه و بکر بفتح همزهٔ ممدوده

وکسر ذال معجمه **سورة آل عمران** وَرِضْوَانٌ
حفص بکسر راء مهمله میخواند و بکر بضم هرجا که واقع شود
الا در موضع ثانی سورهٔ مائده رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ
که بکر موافق حفص است و خلافی نیست مِنَ الْمَيِّتِ
حفص بتشدید و کسر یا خوانده و بکر بتخفیف و سکون
وی هرجا که باشد خواه معرفه و خواه نکره وَجْهِيَ
حفص بفتح یا و بکر بسکون یا خوانده و چنین است
انچه در آخر سورهٔ انعام است بِمَا وَضَعَتْ حفص بفتح
عین و سکون تا میخواند و بکر باسکان عین و ضم تا
و بر کلمهٔ انثی که قبل از کلمهٔ مذکوره است ابوبکر وقف
نمیکند و حفص وقف مینماید زَكَرِيَّاءَ هرجا که

باشد حفص بقصر و بغیر همزه ادا نموده و بکر بمد و همزه
خوانده فَیُوَفِّیهِم حفص بیاء میخواند و بکر بنون یُؤَدِّهِ
حفص باشباع کسرهٔ ها خوانده و بکر بسکون و همچنین است
لا یُؤَدِّهِ یَبْغُونَ حفص بیا و بکر بتا خطاب خوانده و
همچنین است یُرْجَعُونَ در اختلاف غیبت و خطاب
حِجُّ الْبَیْتِ حفص بکسر حا و بکر بفتح خوانده و در غیر این
موضع خلاف نیست و بفتح است وَمَا یَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ
فَلَنْ یُکْفَرُوهُ حفص در این دو لفظ بیاء غیبت روایت
نموده و بکر بتاء خطاب قَرْحٌ هر جا که باشد خواه معرفه
و خواه نکره که حفص بفتح قاف خوانده و بکر بضم نُؤْتِهِ
حفص باشباع کسر ها میخواند و بکر باسکان مِمَّا یَجْمَعُونَ

حفص بیاء غیبت میخواند و بکر بتاء خطاب و در
سورهٔ یونس باتفاق بغیبت خوانده اند لَتُبَیِّنُنَّهُ
حفص بتاء خطاب خوانده و بکر بیاء غیبت و همچنین
است وَلَا تَکْتُمُونَهُ که بعد از وی است سُورَةُ النِّسَاءِ
وَسَیَصْلَوْنَ حفص بفتح یا میخواند و بکر بضم یُوصِی بِهَا
حفص بکسر صاد میخواند و بکر بفتح و در موضع ثانی
حفص تابع بکر است و خلاف نیست مُبَیِّنَةٍ حفص بکسر یا
میخواند و بکر بفتح خواه مفرد باشد و خواه جمع وَأُحِلَّ
لَکُمْ حفص بضم همزه و کسر حا میخواند و بکر بفتح هر دو
و بر کلمه علیکم که سابق وی است بکر وقف نمیکند و
حفص وقف میکند فَإِذَا أُحْصِنَّ حفص بضم همزه

وکسر صاد میخوانند وبکر بفتح هردو کَانَ لَمْ تَكُنْ
حفص بتاء تانیث وبکر بیاء تذکیر خوانده نُوَلِّهِ
حفص باشباع کسرهٔ ها وبکر باسکان خوانده وهمچنین
است نُصْلِهِ که بعد از وی است يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ
حفص بفتح یا وضم خا خوانده وبکر بضم یا وفتح خا
سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ حفص بیاء غیب وبکر بنون تکلم خوانده
سورة المائده شَنَآنُ حفص بفتح نون اول خوانده
وبکر بسکون آن وباین طریق میخوانند در موضع دوم
وَأَرْجُلَكُمْ حفص بنصب لام میخوانند وبکر بکسر يَدِيَ إِلَيْكَ
حفص بفتح یاء اضافه میخوانند وبکر باسکان وی رِسَالَتَهُ
حفص بصیغهٔ مفرد ونصب تا خوانده وبکر بصیغهٔ جمع و

جر تا وباین طریقیت ایضا در سورهٔ انعام است
عَقَّدْتُمُ حفص بتشدید قاف خوانده وبکر بتخفیف
اسْتَحَقَّ حفص بفتح تا وحا خوانده وبکر بضم تا وکسر حا
الْأَوْلَيَانِ حفص بلفظ تثنیه میخوانند ومفرد وی
اولی است وبکر بلفظ جمع یعنی الاولین که جمع اول
باشد الْغُيُوبِ حفص بضم غین معجمه میخوانند وبکر بکسر
هرجا که باشد أُمِّيَ حفص بفتح یا وبکر بسکون خوانده
سورة الانعام مَنْ يُصْرَفْ حفص بضم یا وفتح را
میخوانند وبکر بفتح وکسر راء فِتْنَتُهُمْ حفص برفع تا
خوانده وبکر بنصب وَلَا نُكَذِّبَ حفص بنصب با میخواند
وبکر برفع وهمچنین در کلمهٔ نکون که بعد از وی است حفص

بنصب نون وبکر برفع آن خوانده اَفَلَا یَعْقِلُونَ
حفص بتاء خطاب میخواند وبکر بیاء غیبت و بجز
میخوانند ایجز در سوره اعراف است وَلِتَسْتَبِينَ
حفص بتاء تانیث روایت کرده وبکر بیاء غیبت
خُفْيَةً حفص بضم خاء معجمه خوانده وبکر بکسر و بجز
است در سوره اعراف رَأَى کوکبا حفص بفتح راء و همزه
خوانده وبکر باماله هر دو یعنی فتحهٔ راء و همزه را بکسره
میل میدهد واکر بعد از کلمه رأی لفظ معرف بالف
لامی باشد مثل رأى القمر و رأى الشمس از بکر اماله راء و
فتح همزه نیز روایت شده وَلِتُنْذِرَ حفص بتاء خطاب
خوانده وبکر بیاء غیبت بَيْنَكُمْ حفص بنصب نون میخواند

وبکر برفع اَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ حفص بفتح همزه میخواند
بلاخلاف وبکر بکسر همزه علی الخلاف و بر کلمه یُشْعِرُكُمْ
وقف مینماید بخلاف حفص مُنَزَّلٌ حفص بفتح نون
وتشدید زاء معجمه میخواند وبکر بسکون و تخفیف
حَرَّمَ عَلَيْكُمْ حفص بصیغهٔ معلوم میخواند وبکر بصیغه
مجهول حَرَجًا حفص بفتح راء وبکر بکسر میخواند
حفص بتشدید صاد و عین میخواند بدون الف
میان صاد و عین وبکر بتشدید صاد و تخفیف عین
واثبات الف بین الحرفین وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ که سابق او
کلمه یعملون است حفص بیاء غیبت میخواند و بجز این
کیفیت قراءت این کلمه در موضع ثانی سوره یونس و ابجز

در سوره فرقان و سباست مَكَانَتِكُم هرجا كه باشد
حفص بصیغه مفرد خوانده و بكر مكاناتكم بصیغه جمع و
اِنْ يَكُنْ مَيْتَةً حفص بتذكیر و یا میخواند و بكر بتا[نیث]
و تا و در میتة باتفاق بنصب میخوانند تَذَكَّرُوْنَ
هرجا كه باشد حفص بتخفیف ذال معجمه خوانده و بكر
بتشدید وَلٰكِنْ لَا تَعْلَمُوْنَ حفص بخطاب میخواند و بكر
بیاء غیبت و در دو موضع اول این سوره باتفاق بخطاب
میخوانند يُغْشِي اللَّيْلَ حفص باسكان غین معجمه و [تخفیف] تشدید
شین میخواند و بكر بفتح غین مذكوره و تشدید شین
مثلثه و بهمین كیفیت است یغشی كه در سورهٔ رعد است
بَصْطَةً حفص بسین خوانده و بكر بصاد خالص و لیكن

انچه در سورهٔ بقره است باتفاق بسین میخوانند و خلاف
نیست اِنَّكُمْ حفص بهمزه واحده مكسوره خوانده
و بكر همزهٔ مفتوحه استفهام در اول او زیاد نموده
و باین كیفیت میخوانند اَئِنَّكُمْ لَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ را كه در [اول]
سوره عنكبوت است مَعِيَ حفص بفتح یا و بكر بسكون
خوانده اِنَّ لَنَا حفص بیك همزه مكسوره خوانده و بكر
باز دیاد همزهٔ استفهام تَلْقَفُ [هرجا كه باشد] حفص بسكون لام و فتح
قاف مخففه خوانده و بكر بفتح لام و تشدید قاف [و در آیت]
نموده آمَنْتُمْ حفص بهمزهٔ واحده ممدوده خوانده و بكر
باز دیاد همزهٔ استفهام يَعْرِشُوْنَ حفص بكسر را و بكر
برفع خوانده و چنین است آنچه در نحل است قَالَ ابْنَ اُمَّ

حفص بفتح میم و بکر بکسر روایت نموده مَعْذِرَةً
حفص بنصب تا و بکر برفع قراءت نموده بَئِیسٍ حفص
این کلمه را بر وزن فَعِیلٍ خوانده و بکر بتقدیم یاء ساکنه
بر همزهٔ مفتوحه بر وزن فَیْعَلٍ روایت نموده علی خلاف وعنه
یُمَسِّکُونَ حفص بفتح میم و تشدید سین مکسوره خوانده
و بکر بسکون میم و تخفیف سین ضبط نموده شُرَکَاءَ
حفص بضم شین مثلثه و فتح رای مهمله و کاف ممدوده مهموزه
روایت نموده و بکر بکسر شین و سکون رای و کاف مفتوحه
منونه تلاوة فرموده **سورة الانفال** رَمَی حفص بفتح شِرْكًا
میم خوانده و بکر باماله فتحهٔ میم مُوهِنُ کَیْدِ حفص بضم
نون و جر کیدِ میخواند بعنوان اضافه و بکر بتنوین فتح

دال کید بغیر اضافه میداند وَأَنَّ اللهَ حفص بفتح
همزه میخواند و بر سابق او وقف نمی نماید و بکر بکسر
و بر کلمهٔ سابقه وقف میفرماید مَنْ حَيَّ حفص بتشدید
یاء بر وزن مَدَّ میخواند و بکر بدو یاء مخففه میداند اول
مکسور و ثانی مفتوح از باب ثالث وَلَا یَحْسَبَنَّ حفص بیاء
غیبت ادا نموده و بکر بتا خطاب فرموده لِلسَّلْمِ
حفص بفتح سین خوانده و بکر بکسر و چنین است آنچه
در سورهٔ القتال است **سورة التوبة** وعشیرتکم حفص بلفظ
مفرد بغیر الف خوانده و بکر بصیغهٔ جمع با اثبات الف ضبط
یُضَلُّ ۲ فرموده و تا در هر دو روایت مضموم است ۲ حفص بضم یا
و فتح ضاد میخواند و بکر بفتح یا و کسر ضاد اِنَّ صَلَوٰتَکَ

حفص بتوحید و نصب تا میخواند و بکر بجمع و کسر تا
و باین طریق است نیز در سورهٔ هود اما بن فع تا بهی دو روایت
مُرْجَوْنَ حفص بحذف همزه میخواند میان جیم و واو و بکر
باثبات همزه مضمومه جُرُفٍ هَارٍ حفص بضم را و فتح
ها خوانده و بکر بسکون را و اماله محضه در هار
إِلَّآ أَنْ تَقَطَّعَ حفص بفتح تا میخواند و بکر بضم کادَ يَزِيغُ
حفص بیاء تذکیر خوانده و بکر بتاء تانیث سورهٔ یونس
الٓر حفص این کلمه را و همچنین فواتح سوره پنجگانه آتیه را
بفتح را میخواند و بکر باماله محضه يُفَصِّلُ الْآيَاتِ
حفص بیاء غیبت میخواند و بکر بنون وَلَآ أَدْرَاكُمْ
حفص بفتح را میخواند و بکر باماله محضه هرجا که واقع باشد

آلآن والله بابدال و تسهیل جمیع قرا خوانده اند

خواه مدخول لا باشد و خواه نباشد مَتَاعَ الْحَيَوٰةِ
حفص بفتح عین خوانده و بر ما قبل آن وقف نموده
و بکر برفع عین روایت نموده و بر ما قبل آن وقف
کرده أَمَّن لَّا يَهِدِّيٓ حفص بفتح یاء مضارعت خوانده
و بکر بکسر إِنْ أَجْرِيَ حفص بفتح یاء اضافه خوانده
و بکر بسکون هرجا که باشد وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ حفص
بیاء غیبت خوانده و بکر بنون نُنجِ الْمُؤْمِنِينَ حفص
بدو نون ثانیه ساکن و تخفیف جیم خوانده و بکر نیز
بدو نون خوانده اما نون اول مضموم و ثانی مفتوح
است و بتشدید جیم خوانده و اثبات یا میکند
وقفا و وصلا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ حفص بتنوین لام

سورهٔ هود عُمِّيَتْ حفص بضم عین و تشدید میم مکسوره خوانده و بکر بفتح عین و تخفیف میم

میخوانند و بکر بجر لام بی تنوین و همچنین است این کلمه در سوره
مؤمنون مَجْرٖیهَا حفص بفتح میم و اماله را خوانده
و بکر بضم میم و فتح راء یَا بُنَیَّ ارْکَبْ مَعَنَا عاصم بهر دو روایت
با را در میم ادغام نموده اَلَا اِنَّ ثَمُودَا کَفَرُوا حفص بفتح
دال خوانده بغیر تنوین و بکر بتنوین دال خوانده و بر الف
وقف نموده یَعْقُوبَ حفص بنصب با میخواند و بکر برفع
و بر کلمه بِاِسْحٰقَ که سابق وی است حفص وقف نکرده و
بکر واقف است سُعِدُوا حفص بضم سین میخواند و
بکر بفتح وَاِنَّ کُلًّا حفص بتشدید نون و بکر بتخفیف
یُرْجَعُ الْاَمْرُ حفص بضم یا و فتح جیم میخواند و بکر بفتح یا و کسر جیم
سورة یوسف دَاَبًا حفص بفتح همزه خوانده و داْب بکر

سکون است لِفِتْیَانِهٖ حفص این کلمه را بطریقی که نوشته
شده میخوانند و بکر لِفِتْیَتِهٖ حَافِظًا حفص بفتح حا
و اثبات الف و کسر فا ضبط فرموده و بکر بکسر حا
و سکون فا حِفْظًا نموده نُوحِیْ اِلَیْهِمْ حفص بنون تکلم
و کسر حا و اثبات یاء ساکن میخواند و بکر بیاء غیبت و
فتح حا و اثبات الف در موضع یا میداند و چنین است
آنچه در سوره نحل و انبیا است ولیکن آنچه در سوره
شوری است باتفاق بیا و کسر حا است سورة الرعد
زَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ در این چهار کلمه حفص برفع
خوانده ولیکن بدون تنوین غیر و بکر بجر این کلمات خوانده
بغیر تنوین غیر اَمْ هَلْ تَسْتَوِی حفص بتاء تانیث میخواند

ویکی بیاء تذکیر یوقدون حفص بیاء غیب میخواند
ویکی بتاء خطاب میداند سورة ابرهیم لی علیکم
حفص بفتح یا میخواند ویکی بسکون هرجا که باشد و آن دو یخ
موضعست و چهار سوره یکی این سوره و اول سوره طه
وسورة ص وسورة الکافرون و در غیر این مواضع
اختلاف نیست سوره الحجر ما ننزل الملئکة
حفص بدو نون میخواند اول مضموم و ثانی مفتوح و بکسر
زا و نصب تاء الملئکة و بکر بتاء مضموم در موضع نون اول
و نون و زاء مفتوحتین و رفع تاء مذکوره و تشدید زاء
متفق علیه است عیون حفص بضم عین میخواند و بکر بکسر
مطلقا هر جا که باشد قدرنا حفص بتشدید دال خواند

و بکر بتخفیف و چنین است آنچه در نمل است سوره النحل
ینبت لکم حفص بغیبت میخواند و یا و بکر بتکلم و نون
والنجوم مسخرات حفص برفع هر دو کلمه میخواند و ثانی
منونست و بکر بنصب کلمه اول و بد و کسره در کلمه ثانی و بر
ما قبل که کلمه والقمر است حفص وقف میکند و بکر وصل
نسقیکم حفص بضم نون میخواند و بکر بفتح و با این طریق است
در سوره قد افلح یجحدون حفص بغیبت میخواند و بکر با
بخطاب سورة الاسرى لیسوءا حفص بضم همزه میخواند
بین الواوین و بکر بفتح همزه بی واو ثانی اف حفص بکسر
فا میخواند با تنوین و بکر بکسره واحده بی تنوین و با این کیفیة
میخواند آنچه در سوره انبیاست واحقاف بالقسطاس

حفص بکسر قاف میخواند و بکر بضم و در سورهٔ شعرا بهمین
طریق مرعیست کما یقولون حفص بیا میخواند و بکر بتا و در
کلمه عما یقولون باتفاق بیا میخوانند تسبح حفص بتا خوانده
و بکر بیا و رجلک حفص بکسر جیم میخواند و بکر بسکون وی
اعمی حفص بفتح میم و بکر بامالهٔ محضه و در موضع ثانی نیز
بهمین طریق است و اینجا در سورهٔ طه است باتفاق بفتح میخوانند
خلافک حفص بکسر خا و فتح لام و اثبات الف میخواند و بکر
بفتح خا و سکون لام بغیر الف روایت میکند و نا حفص بفتح همزه
میخواند و بکر بامالهٔ محضه و در فتح نون خلاف نیست اما
آنجا در سورهٔ حم سجده است باتفاق بفتح میخوانند سورة الکهف
عوجا حفص در این کلمه سکت میکند و بکر بغیر سکت و تنوین

میخواند در حال وصل و سکته عبارتست از قطع صوت
بدون قطع نفس بلکه بقدر تنفسی مکث باید من لدنه
حفص بضم دال و سکون نون و ضم ها خوانده بی اشباع
و بکر بسکون دال و کسر نون و ها خوانده با اشباع حرکت
ها و در دال بعد از اسکان وی اشمام باید نمود یعنی ضم
شفتین تا معلوم شود که ساکن مشموم مضموم بوده و
اشمام نمی باشد الا در ساکنی که مرفوع یا مضموم باشد بورقکم
حفص بکسر را میخواند و بکر بسکون لمهلکهم حفص بکسر لام
مهلک خوانده و بکر بفتح و چنین است آنجا در نمل است
انسانیه حفص بضم ها میخواند در وصل و بکر بکسر نکرا
حفص بسکون کاف و بکر برفع خوانده هرجا که باشد الا

آنچه در سورهٔ قرآست که باتفاق برفع کاف خوانده اند
مِن لَدُنّی حفص بضم دال وتشدید نون میخوانند وبکر بسکون
دال واشمام وتخفیف نون حَمِیَةٍ حفص بقصر حا میخوانند
وبهمزه بعد از میم وبکر باثبات الف بعد از حا وبکسر میم و
وضع یا در موضع همزه جزاءً الحُسنی حفص بنصب همزه و
تنوین میخوانند وبکر برفع همزه وحذف تنوین ادا مینماید السَّدَّین
حفص بفتح سین وبکر برفع مطلقا هر جا که باشد آتونی
حفص باثبات همزه ممدوده میخواند خواه بر سابق وی وقف
نماید وخواه وصل وبکر بسکون همزه میخواند ودر حال وصل
بارَدْمًا نون تنوین را بکسره میخواند ودر حال وقف همزه
وصل مکسوری در اول این کلمه داخل میسازد وهمزه مد کرده را

بیا بدل مینماید الصَّدَفَین حفص بفتح صاد ودال
خوانده وبکر برفع صاد وسکون دال قَالَ آتُونی حفص
بهمزه ممدوده میخواند فی الحالین وبکر بسکون همزه ادا مینماید مقصوره
وصلاً وبیا بدل میکند وازدیاد همزهٔ وصلی ابتداءً
سورة مریم کهیعص حفص بفتح ها ویا میخوانند وبکر
باماله محضه عُتِیًّا حفص بکسر عین وبکر برفع میخوانند و
همچنین در موضع ثانی مِتُّ حفص بکسر میم وبکر برفع میخوانند
مطلقا هر جا که باشد و موضعین آل عمران مستثنی است
که انجا باتفاق برفع خوانده اند نَسْیًا حفص بفتح نون و
بکر بکسر میخواند مِن تَحتِها حفص بکسر میم وجر تاء ثانیه میخواند
وبکر بفتح ونصب ایشان تُسَاقِط حفص بضم تا وکسر قاف و

وبتخفیف سین میخوانند وبکر بفتح تا و قاف وتشدید
سین میدانند جُثِیًّا حفص بکسر جیم وبکر برفع خوانده
وهمچنین است در موضع ثانی صِلِیًّا بطریق جثیاست
یَتَفَطَّرْنَ حفص بفتح تا و فتح طاء مشدده میخوانند
وبکر بنون ساکن در موضع تا وکسر طاء مخففه
وچنین است در سورهٔ شوری سورة طه طٰهٰ
حفص بفتح طا وها میخوانند وبکر باماله محضه سُوًی
حفص بفتح واو میخوانند وقفاً وبکر باماله محضه وقفاً
فَيُسْحِتَكُمْ حفص بضم یاء وکسر خا میخوانند وبکر بفتح
اِنْ هٰذٰانِ حفص بتخفیف میخوانند وبکر بتشدید میدانند
حُمِّلْنَا حفص بضم حا وتشدید میم مکسوره خوانده وبکر

بفتح حا و میم مخففه مفتوحه وَاِنَّكَ حفص بفتح همزه
میخواند وبر سابق وی وقف نمیکند وبکر بکسر همزه می
داند وبر ماقبل او وقف می نماید تَرْضىٰ حفص بفتح تا
خوانده وبکر بضم اَوَلَمْ يَأْتِهِمْ حفص بتا میخواند وبکر
بیا سورة الانبیاء قال حفص بفتح قاف واثبات الف
وفتح لام دانسته وبکر بضم قاف وسکون لام بی الف فرموده
وچنین است حکم در زخرف لِيُحْصِنَكُمْ حفص بتا خوانده
وبکر بنون در موضع تا وَحَرَامٌ حفص بفتح حا و را و اثبات
الف خوانده وبکر بکسر حا وسکون را و حذف
الف دانسته لِلْكُتُبِ حفص بضم کاف و تا نوشته
وبکر بکسر کاف وفتح تا واثبات الف کتابت فرموده

سورة الحج ولؤلؤا حفص بتحقیق هر دو همزه روایت

نموده و بکر بتبدیل اولی بواو و تحقیق ثانیه قراءت فرموده

و این باین کیفیت است هرجا که باشد مطلقا سواءً

حفص بنصب همزه میخواند منونا و بر کلمه سابق آن وقف

نمیکند و بکر بضم تنوین خوانده و بر کلمه ما قبل وقف

نموده ولیوفوا حفص باسکان واو و تخفیف فا خوانده

و بکر بفتح واو و تشدید فا یقاتلون حفص بفتح تا

میخواند و بکر بکسر تدعون حفص بیا روایت نموده

و بکر بتا و همین حکم دارد آنچه در سورة لقمان است و در

غیر این دو موضع خلاف نیست سورة المؤمنون عظاما

حفص بکسر عین و فتح ظا و اثبات الف بعد از ظا خوانده

و بکر بضم و تنوین و همین حکم دارد الحجر در سوره جاثیه است اما حفص

دیا

و بکر بفتح عین و سکون ظا بغیر الف خوانده و در موضع

ثانی نیز باین کیفیت است متی لا حفص بضم میم و فتح

زا روایت کرده و بکر بفتح میم و کسر زا قراءت فرموده

عالم الغیب حفص بخفض میم خوانده و در تصغین کرده

سابق وی است وصل کرده و بکر بضم میم و وقف بر

تصغین روایت نموده سورة النور اربع شهادات

حفص برفع عین و بکر بفتح روایت کرده و اربع ثانی

باتفاق منصوب است والخامسة حفص بنصب تا

خوانده و بکر بضم و موضع اول باتفاق مضموم است

غیر اولی الاربة حفص بجر را غیر خوانده و بکر بنصب

دری یوقد حفص بتشدید یا خوانده بی همزه و مد

وبیاء یوقد وبکر بتخفیف یا وهمزه بعد از وی وبتاء
توقد یسبّح حفص بکسر با میخوانند وبکر بفتح امّا
در کلمهٔ الآصال که مابعد وی است حفص وقف نمیکند
وبر رجال وقف می نماید وبکر بعکس حفص ویتقه
حفص بسکون قاف وکسر ها خوانده بی صله وبکر
بعکس کما استخلف حفص بفتح تا ولام روایت
نموده وبکر بضم تا وکسر لام قراءت فرموده ولیبدلنهم
حفص بفتح با وتشدید دال مکسوره میخواند وبکر بسکون
با وتخفیف دال ثلاث عورات حفص برفع ثاء
مثلثه ووقف بر ماقبل روایت کرده وبکر بنصب تاء
مذکوره ووصل ماقبل قراءت نموده سورة الفرقان

ویجعل لک حفص بجزم لام خوانده وبر سابق این کلمه
وقف نموده وبکر برفع لام ووقف بر سابق روایت
نموده فما تستطیعون حفص بتاء خطاب خوانده
وبکر بیاء غیبت وبر کلمهٔ تقولون که ماقبل وی است
حفص وقف نکرده وبکر جایز داشته یضاعف ویخلد
حفص بجزم فا ودال خوانده وبکر برفع هردو وبر کلمهٔ
اثاما که ماقبل کلمتین است بکر وقف کرده وحفص وصل
فیه مهانا حفص باشباع کسرهٔ ها میخواند چنانچه
یا تولد یابد وبکر بغیر اشباع ذریاتنا حفص اثبات
الف نموده وبکر اسقاط یلقون حفص بضم یاو
فتح لام وفتح قاف مشدّده میخواند وبکر بفتح یا وسکون

لام وفتح قاف مخفّفه سورة الشعراء طسٓمٓ
حفص بفتح طا میخواند و بکر باماله محضه میداند و
نون ملفوظی سین بهر دو روایت در میم ادغام می یابد
و همین حکم دارد هر جا که واقع شود کِسَفًا
حفص بفتح سین میخواند و بکر بسکون و باین طریق میخواند
آنچه در سوره سباست امّا آنچه در سوره اسری و سوره
نور است باتفاق بفتح سین خوانده اند وآنچه در سوره
طور است باتفاق بسکون روایت نموده اند نَزَّلَ
بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ حفص بتخفیف زا و رفع هر دو اسم
خوانده و بکر بتشدید زا و نصب هر دو سورة النمل
یَخْفُونَ وَمَا یُعْلِنُونَ حفص بتا و خطاب خوانده در کلمتین

و بکر بیا اٰتانیَ الله حفص باثبات و فتح یا خوانده در
وصل و در وقف از وی دو وجه می و لیست حذف
و اثبات و بکر بحذف یا خوانده وقفا و وصلا
اَتَوْهُ حفص بقصر همزه میخواند و فتح تا و بکر بمد همزه و
ضم تا سورة القصص الرُّهْبِ حفص بفتح را میخواند و بکر
بضم لَخَسَفَ بِنَا حفص بفتح خا و سین میخواند و بکر
بضم خا و کسر سین سورة العنکبوت اَوَلَمْ يَرَوْا حفص بیا
غیب میخواند و بکر بتا و خطاب مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ حفص
بنصب تا بغیر تنوین و جرّ نون میخواند و بکر بتنوین تا
فتح نون اِنَّا مُنَجُّوكَ حفص بفتح نون و تشدید جیم
میخواند و بکر بسکون و تخفیف جیم اٰیَاتٌ حفص اثبات

آلله در سوره ...
همه قرا به دو طرف خوانده
میشود یا بدال الف یا تسهیل
با قصر زیرا که اصل الله
مبارکه آ آلله
چون دو همزه با جمع
جایز است که همزه دوم
بالف بدل شود و جایز است
همزه دوم را تسهیل
...
و ...

میکند میان یا و تا و بکر حذف مینماید و بهمین دو
روایت تاء آیت ممدوده است تُرْجَعُونَ حفص بخطاب
میخواند و بکر بغیبت سورة الروم لِلْعَالِمِينَ حفص بکسر لام
میخواند که بعد از الف است و بکر بفتح وی آثَارِ
حفص باثبات دو الف میخواند یکی بعد از همزه و دیگری بعد
از ثا و بکر باسقاط هر دو الف ضَعْفٍ حفص بفتح ضاد
روایت نموده درین سه موضع و بکر بضم سورة لقمان
وَيَتَّخِذَهَا حفص بنصب ذال خوانده و بماقبل وصل نموده
و بکر برفع ذال روایت نموده و وقف بر ماقبل نیز
از وی مرویست و حرف قاف که بسیاهی قبل از وی
نوشته میشود اشاره باین است اما وصل احسن است

نون وفتح م

نِعْمَةً حفص بکسر عین و فتح میم و باشباع ضم ها
میخوانند و بکر بکسر نون و سکون عین و فتح میم و بتاء
منصوبه منونه روایت میکند و در سورهٔ سجده اختلاف
روایتین نیست الظُّنُونَا والرَّسُولَا والسَّبِيلَا حفص درین
کلمات باسقاط الف میخوانند در حال وصل و باثبات
در وقف و بکر اثبات الف می‌نماید وصلاً و وقفاً
لَا مُقَامَ حفص بضم میم اول میخوانند و بکر بفتح و در میم ثانی
خلاف نیست تُرْجِي حفص بیاء ساکنه میخواند بعد از جیم
بی همزه و بکر بهمزهٔ مضمومه ادا می‌نماید بعد از جیم بغیر یاء سورة
السبا أَلِيمٌ حفص برفع میم خوانده بتنوین و بکر بجر وی
بتنوین و بهمین طریق است کیفیت اختلاف در سوره جاثیه

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ حفص بنصب حا میخواند و بکر برفع
مَسْكَنِهِمْ حفص بسکون سین و فتح کاف خوانده و بکر
بفتح سین و کسر کاف و اثبات الف بین الحرفین يُجَازِي
إِلَّا الْكَفُورَ حفص بنون تکلم و کسر زاء معجمه و نصب راء مهمله
میخواند و بکر بضم یاء غیب و فتح زاء معجمه و رفع راء مهمله
التَّنَاوُشُ حفص بواو خوانده قبل از شین و بکر بهمزهٔ
مضمومه در موضع واو سورة فاطر بَيِّنَتٍ حفص بحذف
الف میخواند و بکر میان نون و تاء ممدوده اثبات الف
می نماید سورة يس يس حفص بفتح یا و اظهار نون ملفوظ خوانده [illegible]
نموده نزد واو والقرآن و بکر باماله محضه و ادغام نون
ادا فرموده تَنْزِيلَ حفص بنصب لام و بکر برفع خوانده

ثُمَّ يَقُولُ حفص بیا
و بکر بنون میخواند
۴

فَعَزَّزْنَا حفص بتخفیف (بتشدید) زاء اول خوانده و بکر بتخفیف
عَمِلَتْهُ حفص باثبات هاء ضمیر میخواند بی اشباع و
بکر باسقاط مِنْ مَرْقَدِنَا بروایت حفص در این کلمه
سکته باید و بطریق بکر وقف لازم سورة
الصافات الْكَوَاكِبِ حفص بخفض با خوانده و بکر بنصب
لَا يَسَّمَّعُونَ حفص بتشدید سین و میم خوانده و بکر بسکون
سین و فتح میم اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ حفص بنصب
اسماء ثلثه خوانده و بر ما قبل کلمه الخالقین است وقف نموده
و بکر برفع هر سه و وقف بر ما قبل روایت نموده
سورة ص غَسَّاقٌ حفص این کلمه را و آنچه در سورة النبأ است
بتشدید سین خوانده و بکر بتخفیف سورة الزمر يَرْضَهُ

حفص و بکر باتفاق بضم ها میخوانند بی صله بمفازتهم
حفص بغیر الف میخواند و بکر میان زا و تا اثبات الف
مینماید سورة المؤمن حم حفص این کلمه را بفتح حا
میخواند چنانچه الف ملفوظ ظاهر میشود و بکر باماله محض
میخواند و چنین است کیفیت قراءت در حوامیم سته آتیه
او ان یظهر فی الارض الفساد حفص بضم یا و کسر ها
و نصب دال میخواند و بکر بفتح یا و ها و رفع دال روایت
می نماید فاطلع حفص بنصب عین میخواند و بکر برفع وی
الساعة ادخلوا حفص بفتح همزه و کسر خا خواند خواه در
ساعة وقف شود خواه وصل و بکر بضم همزه و خا
روایت نموده اگر در ساعة وقف شود و اگر وصل شود

بحذف همزه و ضم خا قراءت فرموده بشیوخا حفص بضم
شین و بکر بکسر خوانده سورة حم سجده اذنا حفص بکسر
را خوانده و بکر باسکان و این کلمه در موضع دیگر خلاف
نیست ءاعجمی حفص بتحقیق همزتین میخواند یعنی هر دو همزه
با صفت شدت و جهر ادا مینماید من ثمرات
حفص میان را و تا الف داخل ساخته و بکر بغیر الف
خوانده و بیک ثمره ساخته و بهر دو روایت تاء ثمرت طولانی
است سورة شوری ما تفعلون حفص بتاء خطاب خوانده
و بکر بیاء غیب سورة الزخرف او من ینشؤا حفص بضم یا
و فتح نون و تشدید شین میخواند و بکر بفتح یا و سکون نون
و تخفیف شین روایت میکند جاءانا حفص بقصر همزه

بتسهیل همزه ثانیه میخوانند یعنی همزه دوم
را میان همزه و الف خوانند صفت شدت
و جهر از وی سلب شود و سست و ضعیف
گفته شود و بکسر

میخوانند علی التوحید و بکر بعد از همزه ادخال الف مینمایند
علی التثنیه أَسْوِرَةٌ حفص بسکون سین خوانده و بکر بفتح
و ادخال الف بعد از وی روایت نموده یَا عِبَادِيَ
حفص بحذف یاء متکلّم ادا نموده و بکر باثبات آن
ندا فرموده تَشْتَهِيهِ حفص باثبات هاء ضمیر خوانده
و بکر باسقاط آن پس بروایت بکر در حال وصل
یاء تشتهی بسبب التقاء ساکنین از لفظ ساقط میشود
و در وقف ثابت سورة الدخان يَغْلِي حفص بیا
خوانده و بکر بتا سورة الجاثیه يُؤْمِنُونَ حفص
بیاء غیب میخوانده و بکر بتاء خطاب سورة الاحقاف نَتَقَبَّلُ
أَحْسَنَ وَنَتَجَاوَزُ حفص بفتح نون کلمهٔ اول و آخر خوانده

و نصب نون احسن و بکر بیاء مضمومه در موضع هر
دو نون و رفع نون احسن سورة محمد صلّی قُتِلُوا
حفص بضم قاف و کسر تا خوانده و بکر بفتح قاف و تا
و ادخال الف بینهما إِسْرَارَهُمْ حفص بکسر همزه میخواند
و بکر بفتح و لنبلونکم نَعْلَمَ وَنَبْلُوَ حفص این سه کلمه
را بنون میخواند بصیغه متکلم و بکر بیاء غیبت در موضع
نونات ثلاث سورة الفتح عَلَيْهُ اللَّهَ حفص بضم
هاء ضمیر خوانده و بکر بکسر و در سوره الحجرات در روایتین
مروی نیست سورة ق يَوْمَ نَقُولُ حفص بنون میخواند
و بکر بیاء غیب سورة الذاریات مِثْلَ حفص بنصب لام
میخواند و بکر برفع الْمُصَيْطِرُونَ حفص بصاد خالص

خوانده و بسین نیز از وی روایت شده و بکر بصاد
خالص ادا نموده و بس بَسْطَةً کلمهٔ مذکوره را در قرآن
بصاد باید نوشت نه بسین و در سورهٔ نجم موضع واحد
لفظ رَاٰی است و کیفیت آن گذشت و در سورهٔ قمر کلمهٔ
عیون است و آن نیز مذکور شده سورة الرحمن المُنْشَآتُ
حفص بفتح شین خوانده و بکر بکسر و فتح نیز مرویست
سورة الواقعة عُرُبًا حفص بضم را خوانده و بکر بسکون
ءَاِنَّا لَمُغْرَمُونَ حفص بهمزهٔ واحده مکسوره خوانده و بکر
بدو همزهٔ محققه اول مفتوح و ثانی مکسور سورة الحدید
نَزَّلَ حفص بتخفیف زا خوانده و بکر بتثقیل آن المُصَّدِّقِینَ
وَالْمُصَّدِّقَاتِ حفص بتشدید صادین خوانده و بکر بتخفیف

و تشدید دالین متفق است سورة المجادلة قِیلَ
انْشُزُوا فَانْشُزُوا حفص بضم هر دو شین خوانده بلا
خلاف و بکر بکسر و بضم نیز از وی مرویست و در سوره
حشر موضع خلاف لفظ دُوْلَةً است و گذشت و در سوره
ممتحنه اختلاف نیست سورة الصف مِنْ بَعْدِی حفص
باسکان یا خوانده در وقف و باسقاط در وصل و بکر بفتح
یا در وصل و بسکون در وقف مُتِمُّ نُوْرِهِ حفص برفع میم
خوانده بغیر تنوین و بجرّ راء و بکر بتنوین و فتح راء نوره
و در سورهٔ جمعه و تغابن خلاف نیست و در سورهٔ منافقین
آخر سوره محل خلاف است و گذشت سورة الطلاق
بَالِغُ اَمْرِهِ حفص بغیر تنوین میخواند و بجرّ راء و بکر بتنوین..

ونصب راء **سورة التحریم** نَصُوحًا حفص بفتح نون خوانده
وبکر بضم وکُتُبِهِ حفص بضم کاف وتا روایت نموده
وبکر بکسر کاف واثبات الف بعد از تا کتابت فرموده
سوره ن ن حفص باظهار نون ملفوظ میخواند
نزد واو والقلم وبکر بادغام اما در حال وصل ءَاَنْ کانَ
حفص بهمزهٔ واحدهٔ مفتوحه میخواند وبکر بهمزتین مفتوحتین
وبکر بر کلمهٔ ماقبل کرنیم است وقف میکند نه بر ما بعد
که بنین است وحفص بعکس وی چنانچه در جامع الوقوف
مذکور است که بنین ط لمن قرا ان کان مفعولا علی
الخبر ومن قراء ءَان کان علی الاستفهام وقف علی زنیم
دون بنین وموضع اختلاف سورة الحاقة گفته شده

قال لفظ ادریک است که حفص بغیر اماله وبکر باماله مخففه خوانده

سورة المعارج نَزّاعَةً حفص بتنوین منصوب میخواند
وبسابق وصل مینماید وبکر بتنوین مرفوع میداند وبر ما
قبلش وقف مینماید بِشَهَاداتِهِمْ حفص باثبات الف
میخواند وبکر باسقاط آن شهادة می دهد نُصُبٍ
حفص بضم نون وضم صاد خوانده وبکر بفتح اول وسکون
ثانی خوانده ودر سوره نوح موضع خلاف کلمه یتی است وکیفیت
آن گذشت **سورة الجن** وَاَنَّهُ تَعَالى الی قوله عزوجل واَنّا
منّا المسلمون که دوازده موضع است حفص بفتح همزه میخواند
وبکر بکسر ودر کلمه واَنَّ المساجد لله باتفاق فتح همزه است
وخلاف نیست اما در موضع واَنّه لما قام نیز اختلاف است
بطریقی که گفته شد پس مجموع مواضع مختلف فیها سیزده باشد

ودرین مجموع بکر رابن ما قبل وقفاست وحفص را

وصل سورة المزمل رَبُّ المشرقین حفص برفع باء

والوقف جایز للضرورة

میخوانند و بر سابق آن وقف مینماید و بکر بجر خوانند

وبسابق وصل نموده سورة المدثر والرُّجز حفص بضم را

میخوانند و بکر بکسر و در باقی مواضع باتفاق بکسر راء میخوانند

اِذْ اَدْبَرَ حفص بفتح همزه میخوانند میان ذال و دال

ساکنتین بر وزن اَفْعَلَ و بکر بالف میدانند میان

ذال و دال مفتوحتین بر وزن فَعَلَ سورة القیمة

مَنْ رَاقٍ حفص بر کلمه مَنْ سکته مینماید و باین سبب

نون نزد را اظهار می یابد و ادغام نمیشود و بکر بترک سکته

و ادغام نون بلا غنه روایت نموده سُدًى حفص

مفتوحتین بر

در

در حال وقف بالف وقف نموده و بکر با ماله محضه

و در حال وصل هر دو بتنوین خوانده اند وضم سین

منونست تُمْنٰى حفص بیا خوانده و بکر بتاء سورة الدهر

سَلٰسِلَاْ حفص این کلمه را بفتح لام خوانده بی تنوین و وصلا

بر لام وقف نموده اگر وصل و رفت شده باشد و بکر بتنوین

و انتهای مثل ضیق نفس

روایت نموده و بر الف واقف شده در حین ضرورة

قَوَارِیرَا قَوَارِیرًا حفص هر دو کلمه را بفتح راء میخوانند

یعنی تنوین در حال وصل و هنگام وقف در اول

بالف وقف مینماید و در ثانی بغیر الف و بکر هر دو

کلمه را بتنوین منصوب میخوانند و بالف وقف میکند

و هٰذا کلمه اول که موضع آیه است بالف سیاهی نوشته

میشود خَضِرٌ حفص بتنوین مرفوع خوانده و بکر بتنوین
مجرور و رفع تنوین استبرق متفق است و خلاف نیست
سورة المرسلات نُذْرًا حفص باسکان ذال معجمه میخواند و بکر
بضم آن جِمَالَتٌ حفص بفتح لام بغیر الف خوانده و بکر
میان لام و تا الف داخل نموده و بهر دو روایت تاء
کلمه مذکوره مطوله است و در سورة عم موضع اختلاف
کلمه غسّاقا است و کیفیت آن گذشت سورة النازعات نَخِرَةً
بحذف الف میخواند بعد از نون و بکر باثبات آن و در
سورة عبس خلاف نیست سورة التکویر سُعِّرَتْ
حفص بتشدید عین بکر بتخفیف آن و در سورة انفطار
موضع اختلاف کلمه ادریك و گذشت سورة المطففین

بَلْ رَانَ حفص بسکته و اظهار لام و فتح را خوانده
و بکر بترك سکته و ادغام لام در را ادغاما بغیر غنه
و اماله محضه روایت نموده فَكِهِينَ حفص بحذف
الف میخواند و بکر باثبات آن میان فا و کاف و در
سورة انشقاق و بروج و اعلی خلاف نیست و اختلاف
سورة الطارق گفته شده سورة الغاشیه تَصْلَى حفص بفتح تا
میخواند و بکر بضم و در فجر خلاف نیست سورة البلد
مُؤْصَدَةٌ حفص باثبات همزه ساکنه میخواند بجای واو
و بکر بابدال همزه بواو و باین کیفیت است همزه که در سورة
هُمَزَة است و در روایتین سورة اِقرا و سورة القدر
و سورة القارعة گفته شده و در باقی سورتا سورة همزه خلاف

نیست سورة الهمزة عَمَدٍ حفص بفتح عین و میم میخوانند
و بکن بضم هر دو و اختلاف سورهٔ کافرون کفته شده و در
سور باقیه تا اخلاص متفقند سورة الاخلاص كُفُوًا حفص باثبات واو
میخواند بجای همزه و بکن باثبات همزه در موضع واو وقفا و وصلا
و ضم فا متفق است و در معوذتین اختلاف بین الراوین نیست
والله یعلم الصواب والیه المرجع والمآب

خاتمه در لحن بدانکه لحن در لغت بمعنی غلط و خطا است
و آن بر دو قسمست جلی و خفی پس لحن جلی خطاء در اعرابست
یا در کلمه بزیاد نمودن حرفی یا اعرابی یا کم ساختن حرفی یا اعرابی
یا بدل ساختن حرفی بحرفی یا اعرابی باعرابی و لحن خفی خطا
در مخارج و صفات حروفست پس واجب است بر قاری که

هر کلمه را از کلمات قرانی کما هو حقه ادا نماید و اجتهاد
نماید در حسن اداء حروف و اعطاء حقوق ایشان تا
قراءت او بر وجه صواب بوده با مستمع از ثواب آن کامیاب
کردند پس میباید که تفرقه کند میان ث و س و ص و
میان ط و ت و د و میان ح و ه و میان ق و غ و همچنین
همزه را نیک ادا کند تا بتحقیق کفته شود نه بتسهیل خصوصا
وقتی که جمع باشد با همزهٔ دیکر مثل ءَاَنْذَرْتَهُمْ یا بعد از
واو یا فا واقع شده باشد مثل وَاِذَا و فَاِذَا یا بعد از
مد واقع شده باشد مثل یا ایها الرسول و همچنین
اجتهاد باید نمود در اداء ب تا دقیق کفته شود هر کاه
پیش از حرف مفخم باشد مثل بَطَلَ و بَغٰى و بَصَرَ و بَرِق

و ت را رعایت باید نمود تا دال نشود خصوصاً
وقتی که ساکن باشد مثل ثَقُلَتْ و فِتْنَةٌ و تَتْلُوا و کانت
و ث را نیک ادا باید نمود سیما وقتی که ساکن باشد و بعد
از وی تا باشد مثل لَبِثْتُ و اُورِثْتُمُوهَا یا متحرک باشد
و بعد از وی ضاد باشد مثل حَدِیثُ ضَیْفِ اِبْرٰهِیمَ یا
سین باشد مثل وَوَرِثَ سُلَیْمَانُ و مِیرَاثُ السَّمٰوَاتِ و
ج را خوب ادا باید کرد تا مشابه شین یا ژیم فارسی نشود خاصه
وقتی که ساکن باشد و بعد از وی تا یا دال یا ذال یا را یا زا
یا سین یا نون یا ها باشد مثل تَجْتَنِبُونَ و اَجْدَرُ و مَجْذُوذٍ
و اَجْرَهُمْ و تَجْرِی و رِجْسٌ و اَخْرَجْنَا و وِجْهَةٌ و ح را
رعایت باید کرد خصوصاً هنگامی که بعد از وی حرف استعلا

باشد مثل اَحَطْتُ و حَصْحَصَ الْحَقُّ و خ را رعایت
باید نمود بتخصیص وقتی که بعد از وی شین باشد مثل
یَخْشَوْنَ و د را رعایت باید نمود تا بتاء شبیه نشود
خصوصاً وقتی که بعد از زاء باشد مانند وَازْدُجِرَ
یا ساکن باشد و بعد از وی تا یا نون واقع شده
باشد مثل وَمَنْ یُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْیَا و وَجَدْنَا
و قَدْ نَعْلَمُ و ذ را رعایت باید کرد نزد تاء مثل
نَبَذْتُهَا و ر را چنان باید گفت که مکرر نگردد سیما
وقتی که مشدد باشد مثل الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ و ز را محافظت باید
تا بشین شبیه نگردد خصوصاً در صورتی که ساکن باشد
و بعد از وی تا یا دال یا لام یا کاف باشد مثل کَنَزْتُمْ

و تَزْدَرِی و لَیُزْلِقُونَكَ و اَذْكیٰ و س را محافظت
باید کرد تا مشابه زاء معجمه نشود هنگامی که ساکن باشد و بعد
از وی جیم باشد مثل یَسْجُدُونَ و فِی الْمَسْجِدِ و ش
را رعایت باید تا ثیم نشود در حالی که بعد از وی تا باشد
مثل یَشْتَرُونَ و ص را رعایت باید نمود تا زا آمیز
نشود گاهی که بعد از وی تا یا دال باشد مثل حَرَصْتُمْ
و اَصْدَقُ و یَصْدُرُونَ و ض را محافظت باید تا از مخرج
ظا یا ذال خارج نشود علی الخصوص گاهی که بعد از وی طا
یا ظا باشد مثل فَمَنِ اضْطُرَّ و اَنْقَضَ ظَهْرَكَ و ط را
رعایت باید کرد سیما هنگامی که مسبوق بتاء یا تاء مسبوق
بوی باشد مثل اَفَتَطْمَعُونَ و اَحَطْتُ و بَسَطْتَ و

ظ را رعایت باید کرد تا ضاد یا ذال یا زا نشود
خصوصا وقتی که بعد از وی تا باشد مثل اَوَعَظْتَ
و ع را نیك ادا باید نمود وقتی که بعد از وی غین
یا ها باشد چون وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ و اَلَمْ اَعْهَدْ
و غ را رعایت باید تا قاف یا شبیه بخا نشود سیما
در مثل یَغْشیٰ و اسْتَغْفِرْ و غَیْرِ الْمَغْضُوبِ و لاٰ تُزِغْ
قُلُوبَنَا و ضِغْثًا و ف را نیك باید گفت هنگامی
که ملاصق باشد مثل نَخْسِفْ بِهِمْ و ق را چنان مایل باید
گفت که صفت استعلا از وی زایل نشود و غین آمیز
نگردد و ك را چنان باید گفت که بکاف فارسی
شبیه نشود خاصه وقتی که بعد از وی تا باشد مثل

تَسْتَكْثِرُ و ل را دقیق باید گفت سیما هنگامی که مجاور
حرف استعلا یا مقارن نون باشد مثل اِخْتَلَطَ و
لَسَلَّطَهُمْ و غِلْظَةً و قُلْنَا و جَعَلْنَا و زَيَّنَّا و مَ را
رفو باید گفت در صورتی که ملاقی حرف مفخم نباشد
مثل مَخْمَصَةٍ و مَرَضٌ و نَ را در غیر حالت اخفا و
ادغام بخیشوم نباید انداخت و وَ اگر مفتوح باشد
فتحهٔ او را واضح باید گفت خصوصا وقتی که بعد از وی
حرف مکسوری باشد مثل وَاِذَا و اگر ساکن ما قبل
مفتوح باشد بنرمی باید گفت مثل يَوْمِ الدِّينِ و
هـ را محافظت باید کرد تا مشابه حا نشود وقتی که مقارن
حرف مقارب خویش باشد مثل اَلَمْ اَعْهَدْ مَعَهُمْ فَسَبِّحْ و

و ي را دقیق باید گفت و اگر مشدد باشد تشدید
زیاده از حد نباید کرد و وسط زبان را از رسیدن
بحنک که محاذی وی است نگاه باید داشت مثل
اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ
فارغ شد از تحریر و ساکت گشت از تقریر مسودهٔ این
اوراق و مشوش خاطر خدام اقل عباد الله الباری
محمد حسن القاری در هنگامی که خاطر کلیل و ذهن علیل را
انواع پریشانی و حرمان از آمال و امانی حاصل بود
توقع آنکه اگر سهوی یا نسیانی در تقریر قرائتی و تحریر عبارتی
واقع شده باشد اصلاح آن را عین صلاح و مصلحت دانسته
مقتضای اخوت را بتقدیم رسانند على ان الانسان من النسيان